

جلسه مختصراًز

خرده‌بورژوازی

در ایران

و برخورد یاره‌ای از سازمانها نسبت به آن

۲

جمشید مساوات

تحلیلی مختصر از

خرده بورژوازی

در ایران

و

بررسی مواضع پاره‌ای از سازمانها

نسبت به آن

جمشید مساوات

تهیه و آماده سازی نسخه الکترونیک

توسط کاوه آهنگر

<http://groups.yahoo.com/group/adabestan-kaveh-ahangar/>

تحلیلی مختصر از خرده بورژوازی در ایران

و

بررسی مواضع پاره‌ای از سازمانها نسبت به آن

● جمشید مساوات

تجدید چاپ بدون اجازه ممنوع.

تقدیم به:

دانشجویان رزمنده و انقلابی که شهادت سرخشان ۱۶ آذر
دیگری را آفرید .

فهرست

مقدمه

فصل اول:

الف: مختصری درباره سرمایه‌داری وابسته

ب: تحلیلی از خرده بورژوازی ایران

فصل دوم:

الف: "راستی" که مارکس را تحریف می‌کند.

ب: "چپی" که مارکس را غلط درک می‌کند.

ج: مارکسی که درست درک می‌شود.

تمایل روشنفکران زمانی بنیاد واقعی خواهد یافت که با هم جهت باشد.

بنیادی دیالکتیکی است. تمایل روشنفکران زمانی بنیاد واقعی خواهد یافت که با اراده توده‌ها، هم جهت باشد، و تمایل روشنفکران زمانی بر قوانین دیالکتیک استوار است که از اراده توده‌ها، برداشت کند، چرا که قانون، تبلور اراده توده‌هاست. رابطه اراده و قانون مقدس، یا به عبارت فلسفی آن ارتباط جبر انقلابی و اختیار، دارای ویژه‌گی‌هاییست که بحث آن در این مقاله نمی‌گنجد. اختیار زمانی قابل حصول است که ناشی از درک جبر باشد. آنکه ضرورت را درک نمی‌کند، آزاد، نیست. چرا که آزادی خود درک ضرورت است. از اینجا نتیجه می‌شود که تحمل ظلم و استثمار، همیشه جانفرسا بوده است. اما بر انداختن آن همیشه ممکن نبوده است. زمانی میتوان استثمار را نابود ساخت که جامعه طبقاتی در نهایت فروتنی، نوید جهان نوینی را می‌دهد. زمانی که تاریخ، فرزندان اصیل و عصم خود را خلق کرده و رسالت محو طبقات را به او واگذار کرد. کارگران، این فرزندان تاریخ، زمانی خود می‌توانند، تاریخ ساز باشند که بر سیر تاریخ آگاهی یابند. ماتریالیسم را بشناسند و دیالکتیک را بکار گیرند. و مارکسیسم لنینیسم را به عنوان مشعل راه خود، مورد استفاده قرار دهند.

انقلاب تنها بر عمل و یا تنها بر تئوری استوار نیست. بلکه آمیزه‌ای است منطقی از پراتیک و تئوری و ارتباط دیالکتیکی آن. آنان که بیگانه با تئوری انقلابی، می‌خواهند جنبش انقلابی را به پیش برند، و آنان که تنها با تئوری می‌خواهند انقلاب کنند، نه انقلابی‌اند و نه مارکسیست. آن جریانی که تنها بر عمل تکیه کند و به بیماری عمل زدگی دچار شود، می‌خواهد در مسیر انقلاب، میان بر زده، اما بجای انقلاب، سر از جریانی در می‌آورد که توده‌ها را نبیند و خود را توده‌ها بنامد. به جای توده‌ها، انتقام جوئی کند. به جای توده‌ها، مبارزه طبقاتی را انجام دهد و به جای توده و برای توده‌ها انقلاب کند! اینان نمی‌بینند و نمی‌توانند درک کنند که انقلاب کردن کار "روشنفکران مسلح" نیست. انقلاب قهرآمیز کار "توده‌های مسلح" است، توده‌های مسلح به سلاح

و اما آنان که تنها بر تئوری لم داده‌اند و مبارزه طبقاتی را از پنجره خانه‌هایشان به نظاره ایستاده‌اند، و مبارزه توده‌ها را، از پشت درهای بسته تشویق می‌کنند.

امروزه، سئوالی جنس کارگری ایران را فرا گرفته است. جنبش کارگری ایران مراحلی طعولیت را می‌گذراند. کودکی که تجربه سانیان دراز فرصت طلبی و رویزیونیسم را در ذهنیت محدود خود حمل می‌کند، منتها هنوز از آن رهائی نیافته و به قول "لنین"، "تصدیق تئوریک دائمی بر مصون ماندن از انحراف نیست". کودکی که دچار "بیماری‌های کودکاند" بوده و تازه مسیر اصلی انقلاب را شناخته است. مسیری طولانی و بر پیچ و خم که اولین گامهای اصولی آن برداشته میشود. اما راه طولانی است و مردم طبقاتی، قربانی می‌شوند. بقول رفیق "هوشی مینه"، "بن سرمایه‌داری و سوسیالیسم، دره‌ای است که باید با خاکستر ما کمونیست‌ها پر بشود". باید عشق‌مآبه‌رهای پروتاریا، مشعل ما در ستیز گردد. اما برای رهائی کارگران از قیود ضد انسانی نظام سرمایه‌داری، تنها نمی‌توان به عشق متکی بود. باید مارکسیسم - لنینیسم را فرا گرفت، و آنرا از تئوری انقلابی به نیروی مادی قدرتمندی بدل کرد. این روشنفکران مارکسیست نیستند که انقلاب میکنند. انقلاب کار توده‌هاست، و بقول "ژولیوس فوجیک"، "سوسیالیسم میوه" بر حلالتی است، اما برای کارگران، باید به کارگران عشق ورزید و آنان را برای کسب قدرت، هم در زمینه تئوریک و هم در زمینه پراتیک مبارزاتی آماده ساخت. برای پیشاهنگ مبارزه توده‌ها شدن، عشق به توده‌ها، که همان عشق به رهائی آنان است، لازم بوده و اما بهیچوجه کافی نیست. جهان آنچنان وسعت دارد که با شجاعت فردی نتوان آزادی کرد. عشق و شجاعت لازمه ستیز خلق با ضد خلق است. اما مبارزه طبقاتی بر تمایل روشنفکران بنا نشده است بلکه خود محصول سیر تکاملی تاریخ بر

نمی‌دانند که شوروی علت انقلاب نیست، بلکه تئوری زبانی انقلابی است که با توده‌ها، در امر انقلاب، در آمیزد. باید با توده‌ها بود تا آموخت، و آموخته‌های پیشین خود را از تئوری انتزاعی به جنبش انقلابی مبدل ساخت. مارکسیست‌ها می‌آموزند، اما در مبارزه مارکسیست‌ها به توده‌ها، آموزش می‌دهند، اما با شرکت در مبارزه توده‌ها، با کار بر صبر و حوصله سیاسی - تشکیلاتی می‌توانند آنان را آموزش دهند. به قول لنین کبیر، کار اصلی سوسیال دموکرات‌ها، تبلیغ، ترویج و تشکیلات است. تبلیغ و ترویجی در جهت ایجاد تشکیلاتی به نام "حزب طبقه کارگر".

اما این کدام پیمش است که جنبش کارگری ایران را دچار "بیماری‌های کودکانه" کرده است. این پرسش که باعث ایجاد خط و عشی‌های گوناگون می‌گردد. و امروز تشتت را در جنبش کارگری ایران باعث شده است. همانا مسئله شیوه، برخورد کمونیست‌ها با خرده بورژوازی است.

بعد از جنبش نوین خلق و گسترش اعتصابات با شکوه کارگری، ایران پا به دوران جدیدی می‌گذارد. دورانی نوین یا توده‌ای انباشته از روابط کهنه قدیم. قیام با شکوه توده‌ها و نبود سیاست و صف مستقل پرولتری، و شکل نسبی خرده بورژوازی باعث ایجاد شکل جدیدی از حاکمیت می‌گردد. حاکمیتی که اساس خرده بورژوازی در آن سهیم است. شرکت خرده بورژوازی در حاکمیت سیاسی بنایه عمل مختلفی بوده، که از آن بین، یکی نبود حزب طبقه کارگر و دیگری مادیت نداشتن بورژوازی ملی می‌باشد. بعد از اصلاحات ارضی، بورژوازی بود، اما دیگر "ملی" نبود. و ملی بودن این بورژوازی چون اسطوره‌ای بر اذهان خرده بورژواها باقی مانده است. بر عینای اصول تئوریک و متون مارکسیستی، حاکمیت سیاسی نمی‌تواند در ایران مدتها چنین که هست بماند. خرده بورژوازی ضرورتاً "یا باید از حاکمیت اخراج گردد و یا باید بورژوا بشود. روند یک دست شدن حاکمیت، مقطعی از تاریخ کشورمان را در بر می‌گیرد. و تا قبل از حصول به چنین حاکمیتی، وظیفه کمونیست‌ها پیشنهاد و عمل کردن سیاستی که درخور مرحله انقلاب و خرده بورژوازی

است، می‌باشد.

در جلد نخست کتاب، هدف ارائه طرح کلی و عام از خرده بورژوازی و خصصت‌های آن می‌بود، حال آنکه در این جلد، سعی در شناخت جامعه شناسانه خرده بورژوازی در شرایط خاص ایران می‌باشد (و کلاً در شرایط سرمایه داری وابسته).

برای شناخت شیوه برخورد پرولتاریا و سازمان‌های کارگری نسبت به خرده بورژوازی مطالعه جلد اول کتاب ضروری است. اما ارائه درک نسبتاً درست و کامل از مسئله خرده بورژوازی، لزوم رجوع مختصر و خلاصه به مطالب جلد اول را ایجاب می‌کند.

در جوامع مبتنی بر نظم سرمایه داری، از دیدگاه جامعه شناسی، ما با دو تیپ کاملاً متفاوت خرده بورژوازی مواجه ایم. تیپ اول، همان بخش از خرده بورژوازی است که در مصاف با فئودالیسم در تحت شعارهای دموکراتیک و مساوات طلبانه، نظام سرمایه داری را می‌ریخت و از اسلاف بورژوازی محسوب شد. اما سیر تکاملی تاریخ نشان داد که بورژوازی پس از بقدرت خیزدن بر ضد دموکراسیسم و مساوات طلبی برخاست و بز علیه خرده بورژوازی به ستیز و خیانت مشغول شد. این بخش از خرده بورژوازی بعلت حفظ مناسبات تولیدی کهن، در تضاد با رشد تکنولوژی قرار گرفته، و نهایتاً محکوم به فنا شدند. در جوامعی که ابزار تولید کاملاً رشد نیافته است. این بخش از خرده بورژوازی تحت عنوان "خرده بورژوازی سنتی" به زندگی بی‌رمق خود در کنار صنایع سنگین ادامه می‌دهد. اما در خصوص تیپ دوم خرده بورژوازی، که مولود نظام سرمایه داری است. این بخش هم در تضاد با سرمایه بزرگ قرار داشته و مدام رو به نابودی میل می‌کند ولی همواره اقلاری از این تیپ مجدداً، حیات خود را تجدید می‌کنند.

"در آن کشورهاییکه عدلیت معاصر رشد یافته و بسط گرفته است خرده بورژوازی جدیدی بوجود آمده است - و بعنوان بخش مکمل جامعه بورژوازی دائماً سیر بوجود آمدن خود را تجدید می‌کند.

این خرده‌بورژوازی بین بورژوازی و پرولتاریا در نوسان است، ولی رقابت، پیوسته افراد متعلق به این طبقه را به داخل صفوف پرولتاریا می‌راند. و آنان شروع به درک این نکته می‌کنند که آن لحظه، که بر اثر رشد صنایع بزرگ به عنوان بخت مستقل جامعه معاصر به کلی از میان بروند، نزدیک است و جای آنها را در تجارت و صنعت و زراعت بازرسان و مستخدمین اجیر خواهند گشت. (۱)

(تاکید از نویسنده است)

خرده‌بورژوازی جدید به عنوان بخش مکمل نظام سرمایه داری عمل کرده و عملاً در جهت ایجاد تسهیلاتی برای استثمار عملکرد دارد.

اما عملکرد خرده‌بورژوازی در شرایط نیمه مستعمره - نیمه فئودال، از حالتی ویژه برخوردار است. خرده‌بورژوازی کلاً به استثناء بخش سنتی آن، خواهان دگرگونی نظام فئودالی و برقراری مناسبات تولید کالایی می‌باشد. از اینرو، اینان با فئودالیسم بیگانه می‌ستیزند.

"همچنین خرده‌بورژواهای دموکرات، از طریق النقای کامل فئودالیسم، خواستار برقراری روابط مالکیت بورژوازی بر زمین می‌باشند. برای رسیدن به تمام این اهداف، اینان به آن تکل دموکراتیک حکومت (چه مشروطه و چه جمهوری) که به ایشان و متحدین دهقانان اکثریت را بدهد، نیازمند می‌باشند." (۲)

(تاکید از نویسنده است)

در این گونه جوامع یا پیوند خوردن فئودالیسم با امپریالیسم، (فئودالها بمانند پایگاه داخلی امپریالیستها)، عملکرد خرده‌بورژوازی به شکلی خاص تجلی می‌کند. خرده‌بورژوازی چون قصد برقراری مناسبات تولید کالایی را دارد پس هم با فئودالیسم و هم با امپریالیسم می‌ستیزد. ستیز بورژوازی کوچک (۳) با امپریالیسم

(۱) - مانیفست، حزب کمونیست - ک. مارکس - ف. انگلس - صفحه ۷۳

(۲) - جنبش دموکراتیک و پیکار انقلابی کارگران - ک. مارکس - ف. انگلس -

و فئودالیسم به قصد برقراری نظام سرمایه داری صورت پذیرفته و پس از آن خرده‌بورژوازی رسالت خود را از دست می‌دهد. برخلاف دیدگاه رویزیونیستی خروشیف، خرده‌بورژوازی هیچگاه قادر به برقراری سوسیالیسم نیست. چه او حافظ سرسخت مالکیت خصوصی است و تنها کاری که قادر به انجام آن است، ملغی کردن سرمایه بزرگ (و در شرایط ناثوانی، محدود کردن آن) می‌باشد. پس چگونه او میتواند هم مدافع مالکیت خصوصی باشد و هم مخالف آن!

روند تبدیل کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال به سرمایه داری وابسته، تحت رهبری خرده‌بورژوازی در کشورهای سومالی، عراق و مصر، طی شده و با فراهم آمدن شرایط خیانت آشکارا خرده‌بورژوازی، الجزایر و لیبی نیز مشمول این روند می‌گردند. چه در جوامع نیمه مستعمره - نیمه فئودال و چه در جوامع سرمایه داری هیچ طبقه‌ای قادر نیست به فقر و مسکنت توده‌ها پایان دهد. مگر پرولتاریا. ما کمونیستها:

"به توده‌ها نشان می‌دهیم و در عمل نیز نشان می‌دهیم، که رهبری سایر اقشار (۱) فقط به درد تجدید تسلط امپریالیسم بر تمام شئون حیاتی زندگی توده‌های ستعکس خلق خواهد خورد." (۲)

مبارزه اقشار غیر پرولتری، در جهت نابودی سیستم نیست، بلکه آنان در جهت تثبیت وضع خودشان مبارزه می‌کنند:

"پرولتاریا تنها طبقه انقلابی است زیرا سایر طبقات و اقشار متلا" خرده‌بورژوازی برای آن با بورژوازی مبارزه می‌کنند که از وضعیت حاضره خویش دفاع نموده و به آن صورت ثابتی بدهد. حال آنکه پرولتاریا هیچگاه در حیطه نظام سرمایه داری مایل به تثبیت وضع خویش نیست. و تا تمام سازمانهای بورژوازی را از بن و اساس نابود و حکومت را در دست بگیرد نمی‌تواند اوضاع خود را بهبودی

(۱) - منظور، اقشار غیر پرولتری است.

(۲) - پاسخ به "مصاحبه با رضیق اشرف دهقانی" - سازمان چریکهای فدائی خلق

بخشیده و از نظر اقتصادی آزاد شود" (۲)

خرده بورژوازی مدافع سرسخت مالکیت خصوصی مقدس و "بوسسات بالنی مقدس" است. از اینرو انتظار لغو مالکیت خصوصی و برقراری سوسیالیسم را از او دشمن به تنها مارکسیستی نیست بلکه با سهولت می توان گفت ضد مارکسیستی است.

خصای خرده بورژوازی

الف: تزلزل و تردید:

علت تزلزل و تردید، در ناپودی خرده بورژوازی و با نزدیک بودن لحظه ناپودی است. خرده بورژوا از یک طرف محکوم به فناست، پس با سرمایه بزرگ به ستیز برمی خیزد. ستیزی نه با هدف ناپودی سرمایه داری، بلکه نه از بین این کار بر نی آید و نه اصولاً با ماهیتش سازگار است. و از طرف دیگر او مدافع مالکیت خصوصی است. پس برای حفظ آن، با بورژوازی بر علیه پرولتاریا می گوید:

... و اما از دنیا استعمارگران سرمایه دار، نوده وسیع خرده بورژوازی کنسیده می شود، که تجربه تاریخی دهها سال تمام کشورها درباره وی نشان می دهد که چگونه این توده مردم و متزلزل است، امروز از دنبال پرولتاریا می رود و فردا از دستوازیهای انقلاب می هراسد، و از نخستین شکست تا نبعه شکست کارگران دچار سرانجامی می شود، اعصابش به رعشه میفتد، خود را به این سو و آن سو می زند، ندبه و زاری می کند، از اردوگاهی به اردوگاه دیگر می گریزد" (۳)

چطور خلاصه خرده بورژوازی بین بورژوازی و پرولتاریا نوسان می کند، هر وقت که موجودیت خود را در خطر ببیند. با پرولتاریا بر علیه بورژوازی می شود و هر وقت

(۲) - فرمانروائی سرمایه داری - صفحه ۶۰

(۳) - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - و. ا. لنین - مجموعه آثار - جلد ۲ - بخش ۲ - صفحه ۶۴

که پرولتاریا بخواهد از مالکیت خصوصی استنقاد کند و آنرا از میان بردارد، اعصابش دچار رعشه می شود، ندبه و زاری می کند، دچار وحشت و رعشه می شود و با فحاشی به زمین و زمان به اردوگاه بورژوازی می گریزد.

خرده بورژوازی تزلزل و تردید خود را با خود به درون صفوف پرولتاریا می برد. پرولتاریا را فاسد می کند، قیام و مبارزه را آماده سازش می سازد و در عین حال که با پرولتاریاست، قلبش برای بورژوازی می زند.

خرده بورژوازی باعث و منشاء روی بونیسیم بوده و سعی دارد با تبلیغ آشتی طبقاتی، روح شدیداً طبقاتی مارکسیسم - لنینیسم را از محتوی حالی ساخته و مارکسیسم را از انحصار پرولتاریا خارج سازد و نتیجه یک چنین اقدامی همان مارکسیسم قانونی پانگال است.

ب: دوگانگی خرده بورژوازی.

"اگر مونتانی می خواست در پارلمان، بیروزی به دست آورد نمی بایست دعوت به سلاح کند و وقتی در پارلمان دعوت به سلاح کرد نمی بایست در خیابان به شیوه پارلمانی عمل کند" (۱)

دوگانگی خرده بورژوازی هیچوجه تصادفی نیست بلکه عمیقاً از ماهیت او بر می خیزد. از ماهیتی دوگانه که خرده بورژوا را بر آن می دارد که هم به آینده دل بندد و هم به گذشته (و بیشتر به گذشته)، که هم به بورژوازی امید داشته باشد و هم به پرولتاریا. (امید به خوب شدن بورژوازی و امید به ساکت ماندن پرولتاریا).

خرده بورژوازی از تسلیح توده ها حمایت می کند، قیام را ترغیب می کند و به سمحید از شاهکارهایش می بردارد. رهبری قیام را به دست می گیرد. اما به یکباره از مسیح بودن توده ها به وحشت می افتد، در صدد خلع سلاح توده ها بر می آید. و قیام را به شکست کشانیده و شرمگین به آستان بوسی بورژوازی می رود.

خرده بورژوازی برای حفظ خود (حفظ مقام و توقیت خود) با سرمایه های

(۱) - ۱۸ برومر و لوفی بناپارت شک، مارکس - صفحه ۵۱

بزرگ با تکنولوژی و با اطمینت می ستیزد. از اینجا نتیجه می شود که خرده بورژوازی ضد بورژوازی است. از طرف دیگر او برای حفظ مالکیت خصوصی با پرولتاریا به نبرد برمی خیزد. و از اینجا او ضد کارگر و ضد کمونیست است.

"خرده بورژوا، خرده بورژوازی که بدون چاره بر لبه پرشگاه ورشکستگی دچار سرگیجه بوده از هر کسی، بیشتر علیه توطئه های فرضی کمونیستها تعصب به خرج می داد." (۱)

(تاکید از نویسنده است)

خرده بورژوازی به خاطر موقعیت طبقاتی خود بین پرولتاریا و بورژوازی نوسان می کند. هم وحدت با پرولتاریا بر علیه بورژوازی و هم وحدت با بورژوازی بر علیه پرولتاریا.

"از یکسو آنها توده بی قابل ملاحظه ای (و در روسیه عقب مانده توده عظیمی) از زحمتگنان هستند، که مصالح مشترک رحمتگنان در امرهایی از قید ملاکین و سرمایه داران، متحدان می سازد. از سوی دیگر آنها صاحب کاران خرده یا مفرد، مالک و سوداگرند. یک چنین وضع اقتصادی ناگزیر موجب نوسان بین پرولتاریا و بورژوازی می گردد." (۲)

(تاکید از نویسنده است)

و غیبه سوسیال دموکراتها، توجه به این خصیلت خرده بورژوازی است. باید هم ضد کمونیست بودن و هم ضد بورژوا بودن خرده بورژوازی را دید. نه آنرا نادیده گرفت و نه یکی از این وجوه دوگانگی را مطلق کرد.

ج: آنارشی گری و انقلابی گری.

خرده بورژوازی

"از آنجا که در شرایط سرمایه داری دائما در معرض سم بوده و

(۱) - مبارزه طبقاتی در فرانسه - ک. مارکس - صفحه ۲۴.

(۳) - اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا - و. ا. لنین - جلد ۲ -

بخش ۲ - صفحه ۳۴۱ و ۳۴۲.

عابا "زندگیش با شدت و سرعت فوق العاده به وخامت می نرسد و خود خانه خراب می گردد. لذا به آسانی به افراط در انقلابی گری دچار می شود. و بی قدر نیست از خود صانیت و تنگن و انضباط و پایداری نشان دهد. . . . استواری بی انقلابی گری، بی ثمری آن، خاصیت اینکه سریعاً به تمکین و بی حالی وینداربانی تبدیل گردد و حتی نسبت به جریانهای بورژوازی "مدر روز" شفتگی بی قرار" پیدا کند. . . ." (۲)

(تاکید از نویسنده است)

از اینجاست که تفاوت بین مبارزه انقلابی پرولتاریا و انقلابی گری خرده بورژوازی روشن می گردد. اگر مبارزه انقلابی کارگران بر قانونمندی دیالکتیکی استوار است، انقلابی گری خرده بورژوازی بر آنارشیسم و توبیسم متکی است.

علت این انقلابی گری ستم فوق العاده ملاکین و سرمایه داران بر خرده بورژوازی است. هر چند که این ستم جدان بر پرولتاریا اعمال می گردد، اما پرولتاریا چون راه مبارزه کردن را می داند. مبارزه اش بر نظمی دیالکتیکی استوار است. و چون پرولتاریا با آرمایی خاص و برنامه ای روشن می ستیزد. می تواند مبارزه ای انقلابی را در جهت نفی مالکیت خصوصی به پیش برد ولی خرده بورژوازی، به برنامه ای ندارد و نه آرمایی.

برنامه اش، همان بی برنامهگی و آرمانش، بی آرمانی است. پرولتاریا ارزشهای از چنگ رفته نیاکانش را در ارزشهای انسانی حایمه نوین و در تکویری انقلابی مارکسیسم - لنینیسم می جوید. حال آنکه خرده بورژوازی ارزشهای از دست رفته خود را در بی ارزشی می یابد. و به دنبال مکاسب بورژوازی بوج گوا. از میل بهیلیسم و انگریستاسیالیسم می رود. نسبت به آنها تیغی بی فرار نشان میدهد و می رود جهانی اتوپیائی در مخیبه مخدوش خود ترسیم کند.

انقلابی گری خرده بورژوازی با قانونمندی مبارزاتی بیگانه است. راه گذار از

(۱) - بیماری کودکی یا چمبروی در کمونیسم - و. ا. لنین - جلد ۲ - بخش ۲ -

صفحه ۴۴۲ و ۴۴۳.

اتویسم به رئالسم را نمی‌شناسد. قل ز اینکه با بورژوازی بجنگد با واقعیت می‌ستیزد. انقلابیگری خرده بورژوازی به جای انقلاب سر از خیانت به پرولتاریا در می‌آورد. به قول انگلس، اگر بساگذاران سوسیالیسم تخیلی انقلابی بودند، هواداران آنها که سر عبه جار نیستها در انگلستان و بر علیه رفرمیسیا در فرانسه می‌جنگند، ارتجاعی‌اند. (۱)

د: سازش طبقاتی

سازش طبقاتی و با به عبارت دیگر آشتی فی‌مابین طبقات که توسط خرده بورژوازی به‌طور برضطراق عنوان می‌گردد یکی از خصایل بارز خرده بورژوازی است. خرده بورژوا قصد برانداختن هر دو اغراط (سرمایه و کار مزدوری) را ندارد، تنها می‌خواهد تضاد میان آنها را تخفیف دهد و آنها را به همسازي و همکاری بکشد.

دموکراتهای خرده بورژوا، این به اصطلاح سوسیالیست‌ها که مشتی بیندار خا و دربار سازش طبقات جایگزین مبارزه طبقاتی می‌گردند، اصلاحات سوسیالیستی را نیز به شیوه‌ای بیندار مانند در مخیله خود مجسم می‌نمودند. یعنی نه لیبروت برانداختن عبادت طبقه اینستارگر بلکه به‌صورت تعیت مسالمت‌آمیز اقلیت از اکثریتی که به وظایف خود آگاه شده است. این نخل خرده بورژوازی که با قبول نظریه دولت مافوق طبقاتی رابطه ناگستنی دارد. در عین همیشه کار را به خیانت نسبت به مافع طبقات زحمکن گنابده است. (۲)

(تاکید از نویسنده است)

خرده بورژوازی از میر هراسان است. اصولاً مسالمت جونی را ترجیح

(۱) - سوسیالیسم از نحین به علم - فرید وین انگلس.

در ضمن رفرمیسیا، هواداران محله la Reforme بودند.

(۲) - دولت و انقلاب - و. ا. لنین - جلد ۲ - بخش ۲ - صفحه ۲۴۸ و ۲۴۹.

می‌دهد. از انجاست که ترهای رویزیونیستی دولت تمام خلقی جای دیکتاتوری پرولتاریا را می‌گیرد و انقلاب قهرآمیز. آقدر کم رنگ می‌شود تا با یکد حایحانی ساده قدرت تعویض می‌گردد.

خرده بورژوازی از سرنگوسی بورژوازی حرف نمی‌زند بلکه او خواستار مهربانی بورژوازی است.

در جائیکه خرده بورژوا صلاح خود را در گذار مسالمت‌آمیز و با کسب اجازه قلبی از بورژوازی می‌بند (که البته همه اینها تخیلی سیش نیست) پرولتاریا صلاح خود را در صلاح می‌جوید.

خرده بورژوازی دارای خصایل دیگری سز می‌باشد که در جلد اول کتاب به تفصیل بیان شده است و در تکرار مجدد آن ضرورتی نیست.

* * *

اما برای شناخت خرده بورژوازی و عملکرد آن در سبستم سرعایداری وابسته. لزوم بررسی ولو مختصر این سبستم حس می‌گردد. از ایرو نگارنده ابتدا به بررسی خصوصیات این سبه فورعاسون پرداخته، و سپس اقشار خرده بورژوازی را تحلیل می‌کند. و در نهایت برای درک روشنتر از سئله خرده بورژوازی سعی شده است که مواضع یازهای از سازمانها نسبت به آن مورد نقد و بررسی قرار گیرد. در انتها لازم به تذکر است که سعی شده است تمامی نقل قولهای کلاسیک نسبت به مسئله خرده بورژوازی (در هر دو جلد) از آن بختن از آثار مارکس و انگلس و لنین اخذ گردد که دارای عمومیت بوده و از ایرو نگارنده منبم به‌قرببه سازی تاریخی نگردد.

جمشید مساوات

۵۸/۱۵/۲۱

فصل اول

- الف: مختصری درباره سرمایه داری واسنه.
- ب: تحلیلی از خرده بورژازی ایران.

دسترخ کازگران را به یغما می برد، تا خود سواند با زاد و وند، همگی شود و حرات کند. تحلیل امپریالیزم بسیار وسعت داشته و در مقصود کتب نمی کشد. تنها بر بعض عملکردهای امپریالیزم که در ساخت و کیفیت جوامع وابسته تأثیرات عمده ای دارند باید انگشت گذاشت و مورد ارزیابی قرار داد.

سرمایه داری وابسته، هم علت است و هم معلول. همان هر پدیده دیگر در بیس دیاکتیکی، این جامعه و وابستگی آن، معلول حاکمیت امپریالیزم، معلول "گرایش نزولی نرخ سود" معلول هزار و یک علت پیدا و پنهان جهان (۱) امپریالیستی است. و از طرف دیگر این گونه جوامع، خود علت بحرانهای اقتصادی عظیم، فقر و بندگی ضامت فرسا، فحشاء و بی خانمانی و هزار و یک فلاکت دیگر، می باشند، برای سهولت در بررسی و در ضمن به علت اعمیت قضیه، ایران به عنوان یک جنبش جامعه ای در نظر گرفته و تلاش در جهت شناخت مختصر عوامل امپریالیستی، و شکل عملکرد خرده بورژوازی در این گونه جوامع است.

انقلاب مشروطیت (بخوان انقلاب بورژوازی ایران) عظیم رشد مناسبات نوینی بود که قرنها به علت تسلط خارجی و استثمار جهانی سرکوب شده بود. نهضت های پیشروان در ایران، رشد و گسترش شهر نشینی در قرون وسطی، همگی دال بر این بود که ایران خصوصاً و شرق عموماً "نوانایی گذار از عقب ماندگی عشیرتی و ارباب و رعیتی را بسان نطفه ای رشد یابنده در خود داشت. نهضت های حردیه و یسیحانیان و همچنین جمعیت شهر نشین، نمود زوال فئودالیسم و شیوه نوین آسیائی بود (۲). سلطه بیگانگان و حضور دائمی استثمار و تجاوزگران، (۱) - منظور از جهان، اردوگاه امپریالیزم است. همه کشورهای متروپل و هم

کشورهای وابسته.

(۲) - در قرن ۷ هجری یا ۱۳ میلادی، حداکثر جمعیت شهرهای بزرگ اروپائی از ۲۵۰۰۰ نفر تجاوز نمی کرد، اما در همان زمان در شهرهای چون نیشابور، مرو و بلخ جمعیتی دهها برابر رقم فوق الذکر زندگی می کردند. (نقل به معنی - از کتاب سیر تحولات فکری در ایران - محمد رضا فشاھی)

فصل اول - بخت ب

"مختصر شناختی از سرمایه داری وابسته"

برای شناخت خرده بورژوازی (تحلیل جامعه شناسانه) و نقش آن در جوامع سرمایه داری وابسته، ابتدا باید خود این جوامع و خصوصیات آن مورد بررسی قرار گیرند.

اگر خرده بورژوازی در این جوامع جری از کل افراد اجتماع را تشکیل می دهد، پس زمانی می توان خرده بورژوازی را دقیقاً شناخت که شکل عملکرد این صنف را در ارتباط با سایر طبقات مورد نظر قرار داد.

بررسی جوامع سرمایه داری وابسته و شناخت عوالم ماهوی آن، کار چندین ساده ای نیست و خود به تحقیق آماری نیازمند است. اما برای فهم و ادراک خرده بورژوازی، ضرورت مطالعه یک چنین جوامعی در کار بود. جبری که خود را تحمل کرده و توان اختیار را تحلیل سو برد، جبری که پس از درک، خود اختیار شد و عین آزادی گشت.

سرمایه داری وابسته از امپریالیزم جدا نیست، بلکه صفت وابستگی، ارتباط عمیق و پیوند همه جانبه این جوامع را با کشورهای امپریالیستی می رساند. لذا، تحلیل دقیق و موثکافانه بین جوامع نمی تواند جدا از تحلیل امپریالیزم باشد. امپریالیزم، پدیده ای که چون انگر، سره جان این جوامع را می مکد، منابع و

رشد ایران را از مسیر طبیعی خود خارج کرده بود. عظمت و شکوه تاریخ قدیم ایران چون اسطوره‌ای تنها بر خاطرها لنگر انداخت و از صحنه واقعیت خارج شد. در جبین قیودی، انقلاب مشروطیت بی‌رفت تا بانکی معاسلات فنودالی، آئیده را با گدسه نبود دهد. اما استعمار فویز از آن بود که تنها بدگذشته عشق ورزد و آئیده را رها کند. استعمار هم گذشته را داشت و هم نمی‌توانست از آئیده. دل بکشد. از اینرو انقلاب مشروطیت به کودتای رضاخان رسید و اسطوره عظمت همچنان اسطوره ماند.

کودتای رضاشاه باعث شد که بورژوازی ملی، از همان ابتدا و مغفولیت به یک دوراهی برسد. دوراهی که محصول تاریخ خود و حق انتخاب راه را از او سلب کرده بود. یا می‌بایست زنجیر امارت برگردن گیرد و برای جلادان خودش هورا بکشد و یا می‌بایست با اساتذ داخلی خود در نهاس استیصال خدا حافظی عمده‌های بکند.

در آن مقطع تاریخی امیرالبنسها (عمدتاً انگلستان و روسیه نزاری) بر غنودالیم استوار بودند. بر فکودالنهائی استوار بودند که ساتیان دراز دسترنج دهقانان را می‌بلعیدند. فریه می‌شدند و می‌رفتند تا در مقطعی از زمان برگردد. صدور سرمایه (عمدتاً تجاری) در سالهای قبل از آغاز جنگ امیرالبنسها جهانی دوم (۱۹۳۹ میلادی و یا ۱۳۱۸ شمسی) به کشورهای تحت سلطه، اهداف امیرالبنسها تقسیم بین‌المللی کار را دنبال می‌کرد. بر اساس این تقسیم، صنایع تولیدی و تولید ماشین‌آلات پیچیده و حتی کالاهای مصرفی مدرن در کشورهای متروپل تولید می‌شد. و تولیدات مواد غذایی، استخراج منابع کانی، از قبیل نفت، مس، و... و صنایع مصرفی ساده به عمده جوامع تحت سلطه گذاشته شده بود.

امیرالبنسها می‌رفت تا تا یک محصولی کردن این جوامع، راه وابستگی هرچه بیشتر را هموار سازد، این سیاست امیرالبنسها تا بدانجا پیش رفت که در عین حال که به جوامع تحت سلطه، کشورهای کشاورزی می‌گفتند ولی این خود مجبور بودند که ساده‌ترین تولیدات کشاورزی را از کشورهای متروپل وارد کنند.

هدف از صدور سرمایه تجاری به کشورهای تحت سلطه، عملاً در جهت سمت دادن دلخواه به تولیدات این گونه کشورها صورت می‌گرفته است.

در جوامع تحت سلطه، بتدریج در اثر صدور سرمایه مالی، تولید کالایی شروع به رشد نمود. صدور سرمایه مالی که خود منبع از یکی از بارزترین وجوه امیرالبنسها یعنی اینگاری مالی (ترویج سرمایه‌های بانکی و صنعتی) به موازات با صدور کالا، بحث گسترش همان تولید کالایی بود.

صدور سرمایه و صدور کالا که هر دو مملول "گرایش نزولی نرخ سود" در تحلیل نهائی بودند. باعث تقویت مناسبات سرمایه داری (البته نه کلاسیک) در این گونه جوامع (جوامع نیمه مستعمره - سیمه فنودال) گشتند.

"گرایش نزولی نرخ سود" و بالارفتن "ترکیب ارگانیک سرمایه" در کشورهای امیرالبنسها، انحصارات را به صدور سرمایه گشاند. صدور سرمایه دو تأثیر آتی در جوامع تحت سلطه گذاشت، یکی گسترش تولید کالایی و تضعیف مناسبات ارباب و رعیتی، دیگری زرشکستگی فادی خرده بورژوازی سنتی در هر دو زمینه تولیدی و مصرفی. خرده بورژوازی سنتی، با حفظ تولید و توزیع کهنه و واپس مانده خویش نه توان نابودی امیرالبنسها و تکنولوژی را داشت و نه قادر به رقابت با انحصارات امیرالبنسها و مؤسسات مالی کشورهای متروپل بود. از اینرو مدتی با واقعیت به نزاع پرداخت و پس از سکس از واقعیت، دل بدگذشته‌ای نه چندان دور خوتن کرد و با یادآوری آن زمانها، چرخش خرد کننده صنایع جدید را به نظاره ایستاد.

از طرف دیگر، افزایش قابل ملاحظه در زمینه کثرت سرمایه‌های امیرالبنسها در جوامع تحت سلطه و فرونی گرفتن نقش تولیدی کشورهای متروپل در این جوامع، بورژوازی ملی را نیز به انتهای خط رساند. از این پس دوران رسالت بورژوازی ملی به سر آمده بود. سکسی تاریخی در انتظار او بود، با اعلاء کند که دوران انقلابات بورژوا - دموکراتیک طراز کهنه به سر آمده است.

بورژوازی ملی و پروسه انباشت سرمایه‌اش که با ورود و حضور سرمایه‌های امیرالبنسها دچار اختلالات جدی گشته بود، می‌رفت تا به عنوان راعده‌ای، به تاریخ به پیوندد و چون سایه کم رنگی هر روز سی‌رهمق‌تر به زوال کشیده شود.

بورژوازی ملی در دوران انقلاب مشروطیت و پس از کودتای امپریالیستی رضاخان از لحاظ سیاسی شکست خورده بود اما هنوز دارای نوطن اقتصادی بود. اما اینک با ظهور سرمایه‌های امپریالیستی (و بویژه سرمایه تولیدی وابسته) با رقیبی خطرناکتر و به مراتب قدرتمندتر مواجه بود. این بار دشمن می‌رفت تا در زمینه اقتصادی او را به شکست بکشد. در این دوران، سرمایه‌های امپریالیستی عثابه رقیبی عمل می‌کردند که رقابت با او محال نبود. رقیبی که قدرت سیاسی را (با اشتراک فتوئدالها) در دست داشت.

در دل نیمه‌فئودالیسم نیمه‌مستعمره - نیمه‌فتوئدالیسم، تجار وابسته و سرمایه‌های تجاری کمپرادور، راه را برای نفوذ هر چه بیشتر امپریالیسم در زمینه اقتصادی و بویژه تولیدی می‌گشودند.

این تغییر و تحولات، سعی بواسطه روی فتوئدالها تأثیر نگذارد. از این پس فتوئدالها دیگر تمامی مزاد کشاورزی را در جریان نام مصرفی تلف نمی‌کردند. بلکه خود آنان، در جریان نام نوایدی و تجاری وارد گشت و می‌رفتند تا با تلفیق کشاورزی با صنعت کشاورزی هم روستا را دگرگون کنند و هم خود تغییر کنند. گشت بالنسبه مگذاره در برابر گشت سنتی قرار گرفت و تضادها در روستاها نیز به نهایت درجه رفت یافتند.

سرمایه داران تجاری وابسته همراه با فتوئدالها در دولت و قدرت سیاسی شریک شدند و این امر به سبب توجه منحصر به بران نبود بلکه کلیه جوامع نیمه‌مستعمره - نیمه‌فتوئدالی را در برمی‌گرفت. در مقطعی خاصی از تاریخ این گونه جوامع این مسئله (شراکت فتوئدالی کمپرادورها و سرمایه داران تجاری وابسته) عمده سبب بافته بود. عین همین جریان را چه در ویتنام و چه در چین و چه در هر جامعه نیمه‌مستعمره - نیمه‌فتوئدالی می‌توانیم مشاهده کنیم (برای مثال، رجوع شود به مومکراسی نویس - مائوتسه دون - صفحه ۲۳ و ۲۴).

در این مقطع تاریخی، پایگاه درونی امپریالیسم شامل فتوئدالها و ملاکین بزرگ ارضی و همچنین بورژوازی تجاری وابسته (و بقول مائو، سوداگر و سفته‌باز) می‌شد.

این تلفیق بین فتوئدالها و سرمایه داران تجاری کمپرادور، زمینه مادی سخت دادن به سرمایه‌های امپریالیستی در مقیاس و شکلی جدید، در کشورهای تحت سلطه را فراهم می‌آورد. از این پس امپریالیستها با سهولت بیشتری می‌توانستند سهم عظیمی از تروتهای ملی را با خود ببرند و همچنین پروسدا باشند سرمایه‌ملی را دچار اشکالات جدی سازند. اشکالاتی آنچنان اساسی که مانع رشد بورژوازی ملی می‌گشت.

بعد از جنگ امپریالیستی جهانی دوم، انحصارات جهانی، به هدف بهره برداری مستقیم از نیروی کار اساسی (بخوان نیروی کار سیار ارزان) به موازات صدور کالا و سرمایه‌های تجاری، به صدور سرمایه‌های تولیدی پرداختند (۱).

(۱) - صدور سرمایه تولیدی، خود ناشی از افزایش C در ترکیب ارگانیک سرمایه $(v; C)$ و یا افزایش آن در کل سرمایه $(C + v)$ بوده است. روند گرایش نیروی سرج سود در ارتباط با افزایش C عمکرده دارد. اگر فرمول نرخ سود چنین باشد:

$$p = \frac{s}{C + v} \quad \left(\begin{array}{l} \text{ارزش اضافی } s \\ \text{ترکیب کل سرمایه } C + v \end{array} \right)$$

بدیهی است که افزایش مخرج کسر، سبب کوچک شدن محتوی مثبت عددی کسر می‌شود. (به عبارتی هر چه مخرج کسر بزرگتر باشد، نسجه کسر به همان نسبت کوچکتر خواهد بود.)

در فرمول نرخ سود و مشخصات صورت و مخرج چنین است:

سرخ سود = p

ارزش اضافی = s

سرمایه ثابت = C

سرمایه متغیر = v

کل سرمایه = $C + v$

ترکیب ارگانیک سرمایه = $\frac{C}{v}$

می‌دانیم که ارزش اضافی، کالا ناشی از سرمایه متعیر و استثمار کار کارگران

است. اگر نرخ استثمار را (۱۰۰٪) فرض کنیم، بدین معنا که کارگران

صدور سرمایه تولیدی درست همان عاملی است که می‌رود تا درون جوامع نیمه مستعمره - سده فتودان، علی‌زوان این گونه جوامع و علم گذار به سرمایه‌داری راسته گردد.

همانطوریکه توضیح داده شد، دو عامل باعث صدور سرمایه تولیدی گشت درست به اندازه مقدار کار لازم، کار اضافی انجام دهد، یا مفروضات زیر خواهیم داشت اگر:

تومان $C = 1000$ (سرمایه ثابت)

تومان $V = 500$ (سرمایه متغیر)

با احتساب نرخ صد درصد برای نرخ استثمار

تومان $S = 500$ (ارزش اضافی)

نرخ سود چنین می‌شود:

$$\text{نرخ سود} = \frac{S}{C + V} = \frac{500}{1000 + 500} = 33\%$$

و چون نظام سرمایه‌داری، عمدتاً "سرباز تولید گسترده اسوار است پس سرمایه‌دار همه ارزش اضافی را صرف هزینه‌های غیر تولیدی شخصی کرده و مقداری از آن را، به قصد گسترش کار، مجدداً وارد دور تولید می‌کند. اگر سرمایه‌دار از ۵۰۰ تومان ارزش اضافی به دست آمده، ۱۰۰ تومان آنرا صرف، رفاه و تحملات خود کند و ۳۰۰ تومان آنرا به سرمایه ثابت (C) و ۱۰۰ تومان آنرا به سرمایه متغیر بیافزاید، روند مستمر بار تولید گسترده چنین خواهد بود.

تومان $C = 1300$ (سرمایه ثابت)

تومان $V = 600$ (سرمایه متغیر)

با احتساب نرخ صد درصد برای نرخ استثمار

تومان $S = 600$ (ارزش اضافی)

در چنین حالتی نرخ سود چنین می‌شود:

$$\text{نرخ سود} = \frac{S}{C + V} = \frac{600}{1300 + 600} = 31\%$$

توجه کردید که با افزایش سرمایه ثابت، بخودی خود، نرخ سود گرایش به نزول می‌کند. و با علم بدانکه سرمایه‌دار همواره به ماشین آلات خود می‌افزاید

(البته نه دو عامل، بلکه بیشتر) اول اینکه انباشت ماشین آلات و گرایش نزولی نرخ سود، امریالیستیها را به صدور سرمایه تولیدی کشاند و از طرف دیگر طمع غارت نیروی کار ارزان نیز در این مسئله مؤثر افتاد.

صدور سرمایه تولیدی خود در اثر افزایش سرمایه‌گذاری در بخش تولید کالاهای

تولیدی (بخش یک صنعت) بود و یا به قول لنین کبیر:

"نجه سریعتر از همه رشد می‌یابد تولید وسائل تولید برای وسائل

تولید است. سپس تولید وسائل تولید برای وسائل مصرف و کندتر

از آنها تولید وسائل مصرفی رشد می‌کند." (۱)

مخلص کلام، انباشت وسائل تولید برای وسائل تولید (بخش افزایش C

در بخش یک صنعت) و گرایش نزولی نرخ سود و همچنین فرار از بحرانهای ذاتی

نظام سرمایه‌داری و به موازات همه آنها، طمع غارت نیروی کار ارزان، امریالیستیها

را به صدور سرمایه تولیدی کشاند.

صدور سرمایه تولیدی، رفته رفته، همه جوانب جوامع تحت سلطه را زیر

تأثیر خود می‌گرفت. اینبار در قدرت سیاسی، در کنار فتودان کمپرادورها و

سرمایه‌داران تجاری کمپرادور، بخش جدیدی، یعنی بورژوازی صنعتی وابسته

جای می‌گیرد. اس خود سرانجامی است برای تبدیل جامعه نیمه مستعمره - نیمه

فتودان به سرمایه‌داری وابسته.

در ایران، به ویژه در سالهای ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸، از نظر ورود سرمایه‌های

امپریالیستی، تغییراتی اساسی به وقوع پیوست. بانکهای امپریالیستی (اس نهاد

تا با بالا بردن شدت کار و بسیجیده کردن شکل با آوری، نرخ استثمار را

به حداکثر برساند پس همواره چه در یک بنگاه تولیدی و چه در یک جامعه

امپریالیستی (و عمدتاً در جامعه امپریالیستی)، افزایش ماشین آلات و

سرمایه ثابت، باعث گرایش نزولی نرخ سود شده و سرمایه‌دار را به صدور

سرمایه تولیدی می‌کشد. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به:

کاپیتال - جلد سوم - بخش ۳ - ک. مارکس.

(۱) - کاپیتال - جلد ۱ - مقدمه مترجم - صفحه ۴۱

سمت دهنده سرمایه‌های امپریالستی) یکی پس از دیگری تأسیس می‌شود. تنها در همین دو سال، حدود ۱۵ بانک امپریالیستی تأسیس گشت.

آنچنان زمینهای آماده شد که دیگر مناسبات نیمه مستعمره - نیمه فئودال جوامع را نیازهای جامع نبود. بنابراین، گذار از نیمه مستعمره - نیمه فئودال به سرمایه داری وابسته، اساساً معلول گسترش روابط تولید کالائی و وسعت یافتن آن (حتی در روستا) در خود جوامع تحت سلطه و از طرف دیگر معلول گرایش نزولی نرخ سود در جوامع متروپل بود.

با عملکرد اصلاحات ارضی، بتدریج تغییر و تحولاتی عمیق در روستاها بوجود می‌آید. البته که جهت دیگر اصلاحات ارضی، تغییرات همه جانبه شهرها بود. این اصلاحات برخلاف سلطنت بر طمطراقی رژیم، نه تنها در جهت بهبودی اوضاع دهقانان فقیر و خرده‌ها نبود، بلکه اساساً در جهت افزودن به میزان املاکین بزرگ بوده و می‌رفت تا سه روزی دهقانان را اعمالی دهشتناکتر ببخشد. اصلاحات ارضی، هجوم سرمایه داری بوده هم به شهر و هم به روستا. هجومی نه در جهت توده‌های رنجبر، که بر ضد آنها و بسود انحصارات و کارتل‌های بین‌المللی صورت می‌پذیرفت. در جدول زیر، مسئله عمیق‌تر نمود یافته است:

| ۱۳۵۲ | | ۱۳۳۹ | | |
|------------|-------------------|------------|-------------------|-------------------------|
| درصد تعداد | تعداد به هزار نفر | درصد تعداد | تعداد به هزار نفر | میزان تملک زمین |
| ۴۲/۶ | ۱۰۵۶/۵ | ۴۰ | ۷۴۸/۸ | کمتر از ۲ هکتار |
| ۲۱/۸ | ۵۴۱/۶ | ۲۵/۳ | ۴۷۴/۴ | ۲ تا کمتر از ۵ هکتار |
| ۱۷/۳ | ۴۲۷/۹ | ۱۸/۱ | ۳۴۰ | ۵ تا کمتر از ۱۰ هکتار |
| ۱۷/۳ | ۴۲۸/۱ | ۱۶ | ۳۰۱/۵ | ۱۰ تا کمتر از ۵۰ هکتار |
| ۵/۷ | ۱۶/۳ | ۵/۲ | ۸/۴ | ۵۰ تا کمتر از ۱۰۰ هکتار |
| ۵/۴ | ۹/۶ | ۵/۲ | ۴/۱ | از ۱۰۰ هکتار به بالا |
| ۱۰۰ | | ۱۰۰ | | |

جدول شماره یک

آنچه در جدول کاملاً مشهود است، تأثیرات عمیق اصلاحات ارضی بر شرایط زیست روستائیان می‌باشد. با توجه دقیق به جدول، واضح خواهد بود که آماری در دو مقطع تاریخی عرضه شده است. سال ۱۳۳۹ که مرحله گذار از نیمه فئودالیسم به نیمه مستعمره - نیمه فئودال به سرمایه داری وابسته است و سال ۱۳۵۲، که زمان حاکمیت بی‌چون و چرای نظام سرمایه داری وابسته می‌باشد.

نچه در اولین نظر، واضح می‌گردد، مسئله افزایش و یا کاهش کمیت اقشار روستایی تحت تأثیر اصلاحات ارضی است. از بین تأثیرات گوناگون این اصلاحات، عمده تأثیر در خصوص افزایش فلاکت و بی‌خانمانی دهقانان خرد است که به علت ایجاد تفسیقاتی در جهت گذران زندگی، روانه شهرها شده‌اند تا ارتش کارآرزان را برای کارخانه‌های وابسته فراهم کنند، و از طرف دیگر، این تأثیرات موجب رشد قابل ملاحظه‌ای در تعداد زمینداران بزرگ است.

به رجوع به آمار داده شده در جدول شماره یک، ملاحظه می‌کنیم که تنها در ۱۲ سال (بین سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۳)، بر تعداد دهقانان فقیر و حرده مالک (صاحب کمتر از دو هکتار زمین) تنها ۲/۶ درصد افزوده شده است. اگر رشد افراد شاغل و رشد جمعیت را در این ۱۴ سال در نظر بگیریم، ملاحظه خواهیم کرد که نه تنها بر تعداد دهقانان فقیر افزوده نشده، بلکه بسیار هم کاسته شده است (در صفحات بعد با عرصه جداول تکمیلی، خواهید دید که تا چه اندازه از تعداد دهقانان خرد، کاسته شده است.) در حالیکه در همین مقطع زمانی در مورد دهقانانی که از ۳ تا کمتر از ۱۰ هکتار زمین داشته‌اند، کاهش کمی، چشمگیر است. اما در مقابل، بر تعداد زمینداران بزرگ در همین مقطع زمانی بسیار افزوده شده است. زمینداران نسبتاً بزرگ (صاحب ۵۰ تا کمتر از ۱۰۰ هکتار زمین) نزدیک به دو برابر رشد کرده‌اند و زمینداران بزرگ (از ۱۰۰ هکتار به بالا) دو برابر افزایش یافته‌اند. (برای درک بهتر این مسئله، به جدول شماره ۱ - مراجعه شود.)

هدف از اصلاحات ارضی در ایران به نوعی همان حصار کشی انگلستان بود که تنها در جهت منافع سرمایه داران (در انگلستان سرمایه داران ملی و در ایران سرمایه داران وابسته) عمل می‌کرد. گذار مصنوعی و تحت الحمایه امپریالیزم نتیجه‌ای جز نابرابری‌های جدی به بار نمی‌آورد. بحرانهای حاد و ذاتی امپریالیزم از کابال وابستگی، عمدتاً به کشورهای تحت سلطه انتقال می‌یابد. کشورهای تحت سلطه به همراه واردات کالاهای خود، بحران را نیز وارد می‌کنند. بحرانهای اقتصادی در کشورهای وابسته با ابعادی مخرب‌تر عمل می‌کند. و این خود علل مختلفی دارد. عمده‌ترین علت درونی آن، رشد ناموزون اقتصادی در کشورهای وابسته است. این جوامع وابسته، بساز برده‌ای، تمام فشارهای ناشی از بحرانهای امپریالیستی را به دوش می‌کشند. بساز فرزند مصنوعی چون عیسی که زسالتش بدوش کشیدن صلیبی بود که در خود همه گناهان اجتماع را حمل می‌کرد. رسالت جوامع وابسته نیز در بسته امپریالیسم و در اردوگاه امپریالیستی چنین است.

رشد ناموزون اقتصادی، هم در بخش صنعت و هم در بخش کشاورزی نمود

می‌سازد.

در صنعت، هر جا که منافع امپریالیزم حکم کند، نیروهای مولده رشد شتابانی دارد و هر جا که تضاد امپریالیزم، اراده قرار نگیرد، آن بخش از تولید، در نهایت ایستایی، در جا می‌زند.

نگرانی ساده‌ای در صنایع ایران به وضوح روشن می‌سازد که در برابر صنایع استخراجی که با غنایترین تجهیزات و کار بست کامل تکنولوژی عمل می‌کنند، کارگاههای فنودانی ماشیوه تولید سنتی و با ابزار عقب مانده، به تولید مشغولند. صنایع استخراجی در خصوص نفت، مس و... آنچنان رشد نموده‌اند که میزان رشدشان نسبت به سایر بخشهای تولید قابل قیاس نیست. تضاد صنایع مدرن وابسته در برابر تولید سنتی و کارگاهی، که خود ناشی از رشد ناموزون اقتصادی در زمینه صنعت می‌باشد، آن عامل مهمی است که به سبب روزی فشر وسیعی از تولیدکنندگان خرد می‌انجامد.

از طرف دیگر، رشد ناموزون اقتصادی در خصوص امر کشاورزی باعث ایجاد تضاد در کشت زمین و با عبارت دیگر موجب دو نوع زمین زراعت می‌شود. از یکطرف زمینهایی که بساز دوران فقر علم و آگاهی، برده وار گونه و تنها متکی به نیروی بارو و عقب مانده‌ترین وسایل، کشت می‌شود. و انسانهای سیه روز و فلاکت زده، از زور فقر و ننداری، بعلت داشتن گاو، خود در نهایت مشقت و رنج، زمین را شخم می‌زنند و می‌کارند، و از طرف دیگر، زمینهای آریایی که با بهترین و مجهزترین ماشین‌آلات کشاورزی شخم و کشت می‌گردند. بعد از اصلاحات ارضی، و ایجاد کشت و صنعت‌ها، این تضاد عمیق‌تر نمود می‌یابد.

رشد ناموزون اقتصادی بین دو بخش صنعت و کشاورزی سر عملکرد دارد. چون سیستم سرمایه داری وابسته، در جهت منافع امپریالیزم شکل پذیرفته است. رشد قیمت‌ها در هر دو بخش ناهمگون نوسان می‌کند. توجه امپریالیزم به استثمار نیروی کار ارزان باعث جدایی نسبی دستمزدها و درآمدها در دو بخش صنعت و کشاورزی می‌گردد. تورم حاد امپریالیستی موجب خرید ماشین‌آلات با قیمتی گرانتر از ارزش آن می‌گردد. در برابر رشد صنعت وابسته و عمدتاً "موتاز"، کشاورزی،

در کل، از رشد چندانی برخوردار نبوده و درآمد اکثریت روستائیان حتی از حداقل معیشت عقب می ماند.

کشت غیرمکانیزه و عقب مانده وعدم توجه امپریالیزم و سرمایه داری وابسته، به مسئله کشاورزی، باعث شده است که بارآوری کشاورزی بسیار پائین آمده و هزینه کشت و کار بالا برود. در حالیکه در برابر این کشت سنتی، زمینهای زیر کشت در مجتمع های کشت و صنعت با بارآوری بسیار زیاد و هزینه های کم، به تدریج دهقانان خود را به ورطه ورشکستگی کنانده و آنها را به کارگری چه در شهر و چه در روستا، سوق می دهد.

روند پرولتر شدن، زحمتگشان غیر پرولتر روستائی در اثر تضیقات سرمایه داری وابسته در جدول زیر به وضوح آمده است.

| تعداد افراد شاغل | ۱۳۳۵ | ۱۳۵۰ |
|------------------|-------|------|
| بخش کشاورزی | ۵۶/۳۰ | ۴۷/۱ |
| بخش صنعت | ۲۰/۱ | ۲۷/۶ |
| بخش خدمات | ۲۳/۶ | ۲۵/۳ |
| جمع | ۱۰۰ | ۱۰۰ |

— جدول ۲ —

اینبار نیز جدول دو مقطع تاریخی گونه گون را مورد ارزیابی قرار می دهد: مقطع اول، در سال ۱۳۳۵ زمان حاکمیت نیمه مستعمره - نیمه فئودال و مقطع دوم سال ۱۳۵۰ در زمان حاکمیت سرمایه داری وابسته می باشد. جدول به بررسی وضع افراد شاغل در سه زمینه کشاورزی، صنعت و خدمات می پردازد.

از آمار داده شده در جدول چنین بر می آید که تعداد افراد شاغل در بخش کشاورزی از ۵۶/۳ درصد کل شاغلین در سال ۱۳۳۵ به ۴۷/۱ درصد در سال ۱۳۵۰ تنزل یافته و در مقابل، هر دو بخش صنعت و خدمات، افزایش قابل ملاحظه ای داشته اند. در بخش صنعت، تعداد مشغول به کار از ۲۰/۱ درصد در سال ۱۳۳۵، به ۲۷/۶ درصد در سال ۱۳۵۰ افزایش یافته و خدمات نیز حدود ۴ درصد رشد یافته است.

ابعاد سه روزی دهقانان و هجوم اینان به شهرها، برای تشکیل خیل سیکاران و نیروی ارزان قیمت کار، با در نظر گرفتن تعداد افراد شاغل در دو مقطع فوق روستر و گویاتر خواهد بود:

تعداد افراد شاغل

| | |
|-------------|-----------|
| در سال ۱۳۳۵ | ۵ ۹۵۸ ۰۰۰ |
| در سال ۱۳۵۰ | ۷ ۲۴۱ ۰۰۰ |

— جدول شماره ۳ —

با توجه به میزان رشد افراد شاغل از مقطع سال ۱۳۳۵ تا سال ۱۳۵۰ میتوان حدیب محمل خواند از این مجمل.

همانطور که ملاحظه شد، صدور سرمایه تونیدی به کشورهای تحت سلطه، علی گذار از سمد مستعمره - نیمه فئودال به سرمایه داری وابسته کشت، صنایع در این گونه کشورها، تحت اختیار و انحصار کامل با منافع امپریالیزم رشد کرده و به عنوان مبره ای از تقسیم بین المللی کار (تقسیم امپریالیستی کار) نقش خود را ایفا می کند.

در این مقطع تولید کالاهای پیچیده صعی و کلا تولید وسائل تولید برای وسائل تولید (بخش یک صنعت) در انحصار، انحصار امپریالیستی و تولید کالاهای مصرفی در کشورهای سرمایه داری وابسته صورت می گیرد.

امپریالیزم برای کنترل با سهولت، بر کشورهای وابسته، خریانه های حیاتی

این کشورها را (بمثنایه نص این کشورها) در دست خود گرفته و درکمال آسودگی خاطر به غارت ادامه می‌دهد. غارتی خواه در مساج کانی و خواه در نیروی کار ارزان. نیروئی که صاحبانش به علت فقر شدید و از روی ناچاری به قیمت مفت می‌فروشند.

ارژنهایی که در کشورهای تحت سلطه زیر کنترل شدید امپریالیزم قرار دارد عبارتند از: بانکها، شرکت‌های صادراتی و وارداتی و همچنین مؤسسات حمل و نقل.

امپریالیزم با صدور سرمایه (اعم از نجاری و تولیدی) حراتهایی خود را نیز صادر می‌کند. میزان بیکاری و تورم در کشورهای وابسته به مراتب بالاتر از کشورهای امپریالیستی است. یکی از دلایل وجود این بحرانها، صدور کالاهای پیچیده است. سرمایه داران وابسته با وارد کردن صنایع پیشرفته، عملاً باعث بیکاری می‌شوند. این صنایع به علت اینکه خود تبلور انباشت کار هستند و ملو از کار می‌یابند، احتیاج به نیروی کار چندانی ندارند. با صنعتی شدن کشور (نمونه در خدمت امپریالیزم)، بیکاری در جوامع تحت سلطه افزایش یافته و عدم شنگل کارگران در اتحادیه‌های خاص خود، موجب ایجاد خیل بیکاران را فراهم می‌سازد. ارتشی از بیکاران که رقابت ناشی از گرسنگی آنها را به نازل ترین قیمت می‌فروشند، دستمزدهای و قیمتی که نه تنها به اندازه حداقل هزینه زندگی آنها نیست، بلکه روز بروز آنها را دچار فقر و فلاکت بیشتر می‌کند. ارتشی که از ده کنده شده و در شهر سبز جذب نمی‌شود، می‌رود با در نهایت فقر و گرسنگی مرگ را ملاقات کند، تنها با امیدی باطل، امیدی که پایگاهی ندارد مگر تخیل. برونزاری آنها با قطع امید از بورژوازی و دولت و تنها با پیوستن به انقلابیون کمونیست است که می‌تواند از فید و بید فلاکت رها شود.

با رشد سرمایه‌داری وابسته و ضعف رفته رفته خرده بورژوازی سستی (حالت حفظ شوه تولید کننده) میل به نابودی می‌کند (خود این تمایل را ندارد این واقعیت است که قصد نابودی او را کرده و بازتاب آن در ذهن خرده بورژوا بشکل دیگرگونه سازی، اجبار را بصورت امیل در می‌آورد). و از طرف دیگر، بخش

جدیدی از خرده بورژوازی که مولود مساببات جدید است با وجود آمده و رشد خود را متناسب با ضرورت‌های ناشی از نظام جدید می‌سازد، و همواره خود را و حیات خود را تحدید می‌کند.

از لحظه ورود به سرمایه داری وابسته، انباشت سرمایه به در جهت اصیل و ملی خود بلکه در خدمت تمام و کمال، امپریالیزم قرار می‌گیرد و این همانی است که هم خرده بورژوازی سنتی را و هم بورژوازی ملی را در هم می‌کوبد. (۱)

(۱) - برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به:

- ۱ - طرح جامعه‌شناسی و میانی استراتژی آن - بخش اقتصادی - رفیق جزینی.
- ۲ - وقایع سی ساله اخیر - رفیق جزینی.
- ۳ - اصلاحات ارضی - رفیق جزینی.

برقراری روابط تولید کالائی و روابط سرمایه داری بر زمین است. و چون در جوامع نیمه مستعمره - نیمه فئودال، فئودالیسم و امپریالیسم با یکدیگر پیوند خورده‌اند، پس نمی‌توان فئودالیسم را ریشه کن کرد، مگر با امپریالیسم نیز به شتمیز پرداخت. اما در جوامع سرمایه داری وابسته، امپریالیسم و کاپیتالیسم با یکدیگر پیوند خورده‌اند. از اینرو نابودی سرمایه داری وابسته در گرو نابودی نهادهای اقتصادی امپریالیستی است.

تفاوت نقش خرده بورژوازی در مبارزات ضد امپریالیستی فی ما بین این دو نوع جامعه نیز در همین جاست. اگر ما تو در شرایط نیمه مستعمره - نیمه فئودال، خرده بورژوازی را متفق قابل اعتمادی در روند انقلاب دموکراتیک ملی برای پرولتاریا می‌شناسد. در شرایط سرمایه داری وابسته، خرده بورژوازی در مبارزات ضد امپریالیستی ناپسند، متزلزل و مایل به سازش است. علت این تأثیر در خصایص خرده بورژوازی، از آنجاست که خرده بورژوازی حافظ و مدافع سرسخت مالکیت خصوصی مقدس می‌باشد.

در شرایط نیمه مستعمره - نیمه فئودال، مبارزه برای برقراری روابط تولید کالائی است. پس خرده بورژوازی (به استثناء بخش سنی آن) پیگیرانه بر علیه مناسبات فئودالی می‌ستیزد و تا آنجا با امپریالیسم می‌جنگد تا تولید کالائی حاکم گردد. اما در شرایط سرمایه داری وابسته، در نتیجه انطباق نسبی (۱) مالکیت خصوصی با نهادهای امپریالیستی، خرده بورژوازی در مبارزات ضد امپریالیستی تا بدانجا شرکت می‌جوید که مالکیت خصوصی آسیبی نیابد. پس نمی‌تواند با امپریالیسم مبارزه‌ای بگیرد و با قصد نابودی آن داشته باشد (پیگیری در آن بخش از خرده بورژوازی که در درون هیئت حاکمه قرار دارد به مراتب کمتر است). کلاً

(۱) - در سرمایه داری وابسته، مالکیت خصوصی کاملاً در تملک سرمایه داران وابسته نیست، چرا که اگر چنین می‌بود، انحنا "مرحله انقلاب" جای دموکراسیک نوین، به سوسیالیستی تغییر می‌نمود. در این مرحله از انقلاب، ما خواهان نابودی بورژوازی وابسته هستیم و نه الغای کامل مالکیت خصوصی

فصل دوم - بخش ب:

"نقش خرده بورژوازی در جوامع سرمایه داری وابسته"

همانگونه که در بخش قبل ملاحظه شد، بعزت صدور سرمایه تولیدی به جوامع تحت سلطه، گذاری از نیمه فئودالیسم به نیمه مستعمره - نیمه فئودال به سرمایه داری وابسته در این جوامع صورت گرفت. پس از این گذار عوامنی چند در ساخت این جوامع تغییر کرد. عمده ترس تغییر در این جوامع، تغییر پایگاه داخلی امپریالیسم بود: (۱) اگر در جوامع نیمه مستعمره - نیمه فئودال، پایگاه داخلی امپریالیسم بر فئودالیسم استوار بود. در جوامع سرمایه داری وابسته، امپریالیسم بر سرمایه داران وابسته استوار گشت.

در جلد اول کتاب ملاحظه شد که خرده بورژوازی (منهای خرده بورژوازی سنی در هنگام برقراری مناسبات سرمایه داری) کلاً ضد فئودالی و خواهان

(۱) - شکل گذار تنها باعث تسریع یا کند گشتن تغییرات می‌گردد. برای مثال در کشورهای چون الجزایر، نیجری، مصر، عراق، سومالی و... که رهبری مبارزات ضد فئودالی، ضد امپریالیستی بر عهده خرده بورژوازی بود، این گذار بسیار کندتر صورت پذیرفت (البته در نیجری و الجزایر بسیار کند (۱) و در سومالی و عراق سریعتر). اما در کشورهای چون ایران، که گذار از طریق قبض حمایت امپریالیسم از فئودالها صورت گرفته بود، پروسه تبدیل به سرمایه داری وابسته با سرعت بیشتری به وقوع پیوسته بود.

خرده بورژوازی در این جوامع به قصد نابودی امپریالیزم مبارزه نمی‌کند. (هرچند که به چنین کاری قادر هم نیست.) بلکه تنها برای بقا و تثبیت اوضاع فعلی خودش است که با سرمایه بزرگ و انحصارات امپریالیستی به ستیز برمی‌خیزد. چرا که او خوب می‌داند که پیروزی بر امپریالیزم، پیروزی پرولتاریا است و نه پیروزی خودش.

"و در صورت پیروزی، آیا (خرده بورژواها) مطمئن نبودند که بلا واسطه از دستگاه اداری بیرون رانده شوند و دریابند که کل مشی سیاسی آنها به وسیله پرولتاریای بیروزمند، که بخش عمده ارتش جنگنده آنها را تشکیل می‌داد، منحرف گردیده است؟" (۱)

(تاکید و پرانتز از نویسنده است)

پرولتاریا، نیروی عمده ارتش جنگنده را تشکیل می‌دهد و خواسته‌های پرولتاریا همواره از خواسته‌های خرده بورژوازی رادیکال‌تر است. اگر خرده بورژوازی خواهان اصلاح ماشین دولتی باشد، پرولتاریا خواهان سرنگونی آن است. اگر خرده بورژوازی به بهبود اوضاع خویش در چهارچوب نظام سرمایه داری می‌اندیشد، پرولتاریا، خواهان درهم شکستن مناسبات تولیدی کهن است. و بعبارت دیگر خرده بورژوازی مدافع سرسخت مالکیت خصوصی و پرولتاریا مخالف سرسخت آن می‌باشد.

خواسته راه‌اندازه خرده بورژوازی الفای فشار سرمایه بزرگ بر سرمایه کوچک است. خرده بورژواها، طائب آن تضمینات دموکراتیکی هستند که تا از طریق آن تواند منافع خود را محفوظ دارند.

مبارزه‌ای پیگیر و به قصد نابودی نهادهای امپریالیستی، تنها و تنها، از عهده پرولتاریا ساخته است. این پرولتاریاست که توسط حزب شدیداً طبقاتی می‌رود تا به ستم و تعدی امپریالیزم و سرمایه داران وابسته خاتمه دهد. علت

(۱) - انقلاب و ضد انقلاب در آلمان - ف. انگلس - مقاله خرده بورژواها -

پیگیری پرولتاریا در مبارزه ضد امپریالیستی، بسیار روشن است. چون پرولتاریا در جامعه سرمایه داری با مالکیت بیگانه است و اصولاً ترسی از نابودی مالکیت خصوصی ندارد و اتفاقاً تمایل به نابودی مالکیت خصوصی، همواره او را به حرکت در می‌آورد.

در قیام ضد امپریالیستی، اگر خرده بورژوازی دارای تشکل باشد و پرولتاریا فاقد تشکل، حتماً مبارزه با امپریالیزم (بعلمت رهبری خرده بورژوازی) دیر یا زود، خلاصه در مقطعی از این مبارزه به سازش کشیده می‌شود. چرا که خرده بورژوازی تنها قادر به نابودی قیام و دستاوردهای آن است (انقلاب و ضد انقلاب در آلمان - انگلس - صفحه ۸۵)

بررسی خرده بورژوازی در دو مقطع قبل از قیام شکوهند بهمن و بعد از آن چندان تغییر نمی‌کند مگر در مورد آن بخش از خرده بورژوازی که در درون هیئت حاکمه جای گرفته که بررسی آن به فصل دوم همین کتاب موکول می‌شود.

همچنانکه در جلد اول کتاب، در مورد خصوصیات جامعه شناسانه خرده بورژوازی توضیح داده شد، خرده بورژوازی در عین حال که یک طبقه است، اما یک طبقه اجتماعی نیست. در نتیجه در تعریف واحدی که در مورد طبقه اجتماعی (پرولتاریا و یا بورژوازی) مصداق دارد نمی‌گنجد. (۱)

خرده بورژوازی طیفی از اقشار گوناگون است. اقشاری با موضع و مقام خاص در اجتماع و تولید، اقشاری با فرهنگ و آداب و سنن مختلف. از اینرو در برخورد علمی با کار بست علم روانشناسی توده‌ای، باید هر یک از اقشار متعلق به این طبقه را با بررسی ویژه و تحلیل مارکسیستی مورد مذاقه قرار داد.

برای بررسی اقشار خرده بورژوازی از دیدگاه مارکسیست - لنینیستی باید موضع و مقام هر قشر را در حیات تولیدی اجتماع مورد ارزیابی قرار داد. خرده بورژوازی از نظر شکل گذران اقتصادی به سه بخش عمده زیر تقسیم می‌شود:

(۱) - رجوع شود به کتاب

که از سال ۱۳۵۱ تا سال ۱۳۵۵ را نمایش می‌دهد. روند پرولتر شدن شاغلین غیر پرولسر زحمتکش را ملاحظه می‌کنید.

| ۱۳۵۵ | ۱۳۵۱ | جمعیت شاغل در |
|---------------|---------------|---------------|
| به میلیون نفر | به میلیون نفر | |
| ۲/۹۷ | ۳/۷ | بخش کشاورزی |
| ۲/۶۹ | ۲/۵۱ | بخش صنعت |
| ۲/۷۴ | ۱/۸۹ | بخش خدمات |

— جدول شماره ۴ —

ملاحظه می‌کنید که تنها در عرض چهار سال چه تعداد از جمعیت شاغل به سمت شهرها روانه شده‌اند و در بخشهای صنعت و خدمات متکامل شده‌اند. ارقام (جدول ۴) نمودار سرازیر شدن روستاییان به سمت شهرهاست. خرده بورژوازی تولیدی روستایی خود به سه بخش تقسیم می‌شود.

(۱) — دهقانان فقیر:

اینان اکثریت عظیمی از شاغلین روستاها هستند که به علت رشد ناموزون اقتصادی بین دو بخش صنعت و کشاورزی و تنزل قیمت مواد کشاورزی و بالا رفتن هزینه متوسط یک خانوار روستایی، به تدریج به سمت شهرها رانده شده و میشوند. اینان در روستاها زیر فشار مستقیم و شدید بورژوازی ده (کولاکها) قرار دارند. این بخش از دهقانان با نظر به اینکه در کجا ساکن باشند از ۲ هکتار و کمتر تا ۱۰ هکتار زمین دارند. زمینی این دهقانان معمولاً کم نمر و وسایل کشت و کارشان بسیار ابتدایی است. این دهقانان نه تنها مورد ستم ملاکین محلی قرار دارند بلکه توسط بورژوازی شهری نیز غارت می‌شوند.

این بخش از دهقانان بمثابه ارتش ذخیره کارگران همواره در شهرها بادهست‌مزد نازلی به کار (بخوان بیگاری) گرفته می‌شوند.

خرده بورژوازی تولیدی:

خرده بورژوازی توزیعی (تجاری):

خرده بورژوازی خدماتی:

در دیدگاه کلی، هر سه بخش خرده بورژوازی زیر فشار و تعدی سرمایه‌های بزرگ وابسته قرار داشته و روز بروز بر فشار سرمایه‌های انحصاری جهانی بر علیه آنها (و نه تنها آنها) افزوده می‌شود.

۱ — خرده بورژوازی تولیدی:

این بخش از خرده بورژوازی که با تولید سروکار دارد، نظر به اینکه در روستا و یا در شهر تولید کنند، به دو بخش تقسیم می‌شود.

الف: خرده بورژوازی تولیدی روستایی:

ب: خرده بورژوازی تولیدی شهری:

الف: خرده بورژوازی تولیدی روستایی:

با گذار به سرمایه داری وابسته و رشد تناسبات تولیدی سرمایه داری وابسته، و با افزایش فشار بر روستاییان، همواره عده‌ای از شاغلین روستا به سوی شهرها روانه می‌گردند. رشد کشاورزی از رشد صنایع وابسته عقب می‌ماند. قیمت کالاهای کشاورزی نسبت به قیمت کالاهای صنعتی از رشد کمتری برخوردار است. گوئی همه شرایط برای سیه روزی دهقانان آماده است. (البته تبدیل دهقانان به پرولتاریا، یک گام به جلو است. ولی چون قدرت جذب کارخانه‌ها کم می‌باشد، بیشماری از دهقانان به فلاکت می‌افتند).

همانطور که در جدول شماره ۲، ملاحظه شد تنها در عرض ۱۵ سال (از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵) تعداد شاغلین در روستا از ۵۶/۳ درصد به ۴۷/۱ درصد کاهش یافته است. با رشد سرمایه داری، پیرویه زوال دهقانان فقیر و تبدیل آنها به کارگران شهر و روستا از سرعت بیشتری برخوردار می‌گردد. مثلاً در جدول زیر

از نظر فرهنگی، کلاً دهقانان و بویژه این بخش از دهقانان از فرهنگی ایستا و میرنده تغذیه می‌کنند. فرهنگ ایستا و نگرش غیر علمی اینان ناشی از شکن تولید آنهاست. تولیدکنندگانی چون دوطرف دارد، که یک طرف آن دهقانان و طرف دیگر ضعیف است، پس همواره در آنها ایجاد افکار مذهبی و اعتقاد به نیروی مافوق الضبیعه می‌کند.

اینها گاه بر علیه خانها و بورژوازی ده، می‌شورند. ولی به علت نداشتن دور نمای مبارزاتی همواره محکوم به شکست هستند. خمودگی زندگی اینان، مانع و رادع تغییر و تحولات سریع است از اینرو شور مبارزه اینان خیلی زود به تمکین و بی‌حالی تبدیل می‌شود. این خمودگی، بعدها نیز در برابر پرولتاریا و مبارزه‌اش در راه سوسیالیسم، ایجاد اختلالاتی می‌کند که فعلاً مورد بحث نیست.

(۲) - دهقانان میانه حال:

این بخش از دهقانان که از ۱۰ تا ۵۰ هکتار زمین دارند. (نظر به اینکه در کدام قسمت کشور باشند چون حاصلخیزی نیز خود عامل مهمی برای تعیین و قشر بندی اینان می‌باشد.) اینان نیز در معرض ستم بوده و با توجه به (جدول ۱) واضح و روشن است که عمده فشار اصلاحات ارضی بر دوش اینان بوده و همین عامل آنها را به سمت شهرها روانه می‌کند. البته این بخش بیشتر به عنوان کارگر فصلی به شهر می‌آیند و در مواقع کشت و برداشت محصول در روستا کار میکنند.

(۳) - دهقانان مرفه:

اینان از ۵۰ هکتار به بالا زمین دارند و بخش کوچکی از اجتماع روستایی را تشکیل می‌دهند.

"از بین دهقانان و نیز از بین قشرهای خرده بورژوازی، فقط اقلیت ناچیزی هستند که به مفهوم بورژوازی کلمه "رو می‌آیند"، "برای خود آدمی می‌شوند" یعنی به افرادی مرفه و بورژوا تبدیل می‌گردند و یا به مستخدمین تأمین شده و با امتیاز و اما اکثریت

عظیم دهقانان در معرض ستمگری دولت بوده و... (۱)

(تاکید از نویسنده است)

این کمتر (و بسیار کمتر) از دو قشر فوق الذکر در معرض ستم سرمایه‌های بزرگ قرار دارند ولی سهر حال اینان نیز با حدودی مورد ستم هستند. (ستم را نسبی باید در نظر گرفت. مطمئناً شکن و ستم ستمی که به دهقانان ستمی دست می‌شود با شکن و تعدد ستمی که بر دهقانان مرفه اعمال می‌گردد، متفاوتی بنیادی دارد.)

در کار اینان زمینداران بزرگ قرار دارند که از ۱۰۰ هکتار به بالا زمین دارند. اینان متحد ستمگران شهری هستند و تضادشان با سرمایه دارای شهری، در برابر وحدت با آنان بر علیه توده‌ها از نیروی چندانی برخوردار نیست.

ب: خرده بورژوازی تولیدی شهری:

این بخش از خرده بورژوازی عمدتاً از صاحبان کارگاههای کوچک تشکیل می‌شود. کارگاههایی از قبیل آهنگری، ریخته گری، کفاسی و نجاری و غیره... شوه تولید این بخش از خرده بورژوازی غالباً "کهنه و سنتی است. در جائیکه سرمایه‌داران وابسته بایشرفته‌ترین وسایل به تولید متغولند، اینان با ابتدائی‌ترین وسایل به تولید اشتغال می‌ورزند. در عرصه رقابت با سرمایه‌های بزرگ جهانی و امپریالیستی تاب مقاومت نداشته و مدام در معرض ورشکستگی هستند شکل تولید اینان در مقام مقایسه با تکنولوژی پیشرفته و پیچیده کارخانجات غول پیکر بسیار عقب مانده و کهنه است. گوئی انسانهای قدیم با چوب و چماق به جنگ صنایع و کلا تراستها و کارتنها آمده‌اند، سرمایه داری این غول عظیم انچه‌ای که از دهانش آتش در می‌آید و قادر است این موجودات کوچک و نحیف را در لحظه‌ای

(۱) - دولت و انقلاب - و. ا. لنین - جلد ۲ - بخش ۱ - صفحه ۲۷۳ و

کوتاه بلعد.

این بخش از خرده بورژوازی سنتی در معرض ستم و فشار مستقیم انحصارات امپریالیستی است و با رشد انحصارات، محکوم به فاسد است.

"صف قرون وسطائی شهر نشینان و صنف دهقانان خرده پیا اسلاف بورژوازی معاصر بوده اند. در کشورهاییکه از لحاظ صنعتی و تجارتي کمتر رشد یافته اند، این طبقه تا کنون هم در کنار بورژوازی رشد یابنده زندگی جامد خود را ادامه می دهند..." (۱)

(تاکید از نویسنده است)

رشد صنعت و تجارت، علت نابودی اس بخش از خرده بورژوازی است. و تا قبل از رشد کافی صنعت، این بخش به زندگی جامد خود ادامه می دهد، با گسترش سرمایه داری، و نمود انحصارات در این گونه جوامع، تولید در بسیاری از کارگاهها متوقف شده و صاحبان آن به تدریج و اما با کمیت وسیع خود به سمت پرولتاریا پرتاب می شوند.

علت ورشکستگی اینان دوتاست.

علت اول: میزان تولید

در مقام مقایسه با میزان تولید صنایع وابسته، و در احتیاج داشتن بازارهای بزرگ، میزان محدود تولید این کارگاهها، تنها در بازارهای کوچک و محلی عرضه شده و چون نمی تواند رشد یابد، مدام در معرض فشار بوده و به سمت شکست پیش می رود.

علت دوم ورشکستگی اینان، (که خود منتج از علت اول است) عبارت است

از، بالا بودن هزینه تولید.

هزینه تولید در این کارگاهها غالباً بالاست. اول نه این خاطر که چون تعداد تولیدات اینان پائین است پس سرمایه ثابت در تعداد کمی از کالاهای متجلی شده و هزینه آنها را بالا می برد. در این مثال فرض کنید که دو کارگاه "الف" و

(۱) - مانیفست حزب کمونیست - ک. ماركس - ف. انگلس - صفحه ۷۳.

"ب" وجود دارند. با فرض اینکه سرمایه ثابت هر دو مساوی باشد و دستگاههای تولیدیشان نیز مشابه یکدیگر باشد، کارگاه "الف" از تمام ظرفیت تولیدی خود و کارگاه "ب" از $\frac{1}{4}$ ظرفیت تولیدی خود استفاده کند، چنانچه هزینه در کارگاه "ب" بالاتر از کارگاه "الف" خواهد بود یعنی:

مشخصات دو کارگاه:

| مشخصات | کارگاه الف | کارگاه ب |
|--|------------|----------|
| سرمایه ثابت (c) (زمین و ماشین آلات) | ۱۰۰۰ | ۱۰۰۰ |
| میزان تولید | ۱۰۰۰ واحد | ۲۵۰ واحد |
| سرمایه متغیر (v) دستمزد کارگران | ۵۰۰ | ۵۰۰ |

$$\text{هزینه کارگاه الف} = c + v = 1000 + 500 = 1500$$

بطور کلی

$$\text{هزینه کارگاه ب} = c + v = 1000 + 500 = 1500$$

بطور کلی

اگر سرمایه ثابت در یکبار تولید برای هر دو کارگاه مستهلک شود داریم:

$$\text{هزینه تمام شده برای یک واحد} = \frac{c + v}{\text{تعداد تولید}} = \frac{1500}{1000} = 1/5$$

تولید در کارگاه "الف"

$$\text{هزینه تمام شده برای یک واحد} = \frac{c + v}{\text{تعداد تولید}} = \frac{1500}{250} = 6$$

تولید در کارگاه "ب"

ملاحظه شد که هزینه یک واحد تولید شده در کارگاه "ب" چهار برابر هزینه یک واحد تولید شده در کارگاه "الف" می باشد. و با علم بر اینکه ابزار تولید در صنایع وابسته هیچگونه شباهتی با ابزار تولید در یک کارگاه کوچک ندارد، بالا بودن هزینه برای هر واحد کالای تولید شده در کارگاه کوچک به مراتب بیشتر خواهد

بود.

عنتهای دیگری نیز از قبیل بائین بودن کیفیت کالای کارگاهی، باعث ورشکستگی این کارگاهها می‌گردد.

و اما سختی دیگری از این خرده بورژوازی تولیدی شهری که مستقیماً توسط سرمایه‌های امپریالیستی تهدید به فنا نشده‌اند، لنگان، لنگان یا تحمل هزینه بالای تولید (نسبت به هزینه تولید مشابه در صنایع وابسته) با آنجا که در امکان داشته باشند فشار سرمایه‌های بزرگ را با استثمار وحشیانه کارگران خود تا حدودی جبران کرده و زندگی را برای خود قابل تحمل می‌سازند. استثمار کارگران در این کارگاهها بسیار وحشیانه و غیر انسانی است و حتی کارگران از کوچکترین حقی برخوردار نیستند (با علم به اینکه حربه‌ای هم برای مبارزه ندارند) اعتصاب برای کارگران این کارگاهها حربه خوبی نیست. چرا که صاحب کارگاه فوراً آنها را اخراج کرده و مجدداً از بین ارتش سگزان - کارگران غیر متشکل و گرسنه - به استخدام کارگران جدید می‌پردازد. - تنها سگزاره اینان، وحدت در اتحادیه‌های صنفی است که بحث راجع به آنها از حوضه این مقاله خارج است.

* * *

۲- خرده بورژوازی توزیعی:

خرده بورژوازی توزیعی یا تجاری که عمدتاً از گروههای توزیع کننده و خرد فروشان و دکانداران تشکیل می‌شود. این بخش از خرده بورژوازی با محدود بودن بازار توزیعشان (و اغلب بازار محلی) مدام در معرض فشار سرمایه‌های تجاری کبیرادور قرار دارند. سرمایه داران کبیرادور برای افزایش سود خود، پس از در اختیار گرفتن بازارهای عمده فروش، به این بازارهای محلی نیز چنگ می‌اندازند. اس توزیع کنندگان خرد، همچون قشرهائی ناجیز می‌روند تا در دریای بزرگ مناسبات سرمایه داری وابسته غرق شده و نابود شوند. این نوع از خرده بورژوازی نیز خود به دو قسمت تقسیم می‌شوند.

الف: خرده بورژوازی توزیعی سنتی

ب: خرده بورژوازی توزیعی مدرن.

* * *

الف - خرده بورژوازی توزیعی سنتی:

این بخش از خرده بورژوازی توزیعی غالباً "دستفروشان، دوره گردها را در بر می‌گیرد. اغلب این افراد بین کارگران و خرده بورژوازی در نوسانند. هرگاه که بیکار شوند و به ارتش بیکاران به پیوندند مجبور می‌شوند با دستفروشی گذران زندگی کنند و هرگاه که کار در کارخانه و یا کارگاهی پیدا شود مجدداً به پروتاریا می‌پیوندند.

عده‌ای از افراد این بخش از خرده بورژوازی با دست و پا کردن دکانی از وضع ثابت (بالنسبه ثابت) برخوردار شده و به فروش کالاهای سنتی می‌پردازند. دکانهایی از قبیل عطاریها و غیره. عده‌ای عمدتاً کالاهای کلا" از مواد خوراکی و بهداشتی تشکیل یافته، اما تنگ توزیعشان سنتی است. این بخش از خرده بورژوازی با روی کار آمدن فروشگاههای بزرگ سوپر مارکتها، فروشگاههای زنجیره‌ای و... محکوم به نابودی و فنا هستند. با رشد و گسترش فروشگاههای بزرگ از قبیل کورش و... توزیع کهنه و سنتی با کمادی بازار روبرو شده و رفته رفته می‌رود تا در نهایت سکوت منجر شده و نابود گردد.

ب: خرده بورژوازی توزیعی مدرن:

خرده بورژوازی این بخش با وارد کردن کالاهای مدرن و صنعتی (عمدتاً مصرفی) در کنار سرمایه داران وابسته، برای خود بازاری فراهم آورده و نسبتاً زندگی مرفه‌ای دارند. نهادهائی که این خرده بورژواها از طریق آن به گذران زندگی خود می‌پردازند، بیشتر از قبیل دکانهای نوار فروشی، بوتیکها، دکانهای فروشنده وسایل مصرفی صنعتی (تلویزیون - یخچال...) می‌باشد. این بخش نیز با آنکه از سوی بورژوازی تجاری، بالاخص عمده فروشان مورد تهاجم اقتصادی قرار دارد، اما همراه با بالا رفتن درآمد نسبی دیگر قشرهای متوسط خرده بورژوازی،

بازار بالنسبه رو بد رشدی دارد. با توجه به نرخ تورمی کالاهای وارداتی، این کالاهای را گرانتر خریده و تا حد امکان گرانتر می‌فروشند.

با رشد و گسترش سرمایه‌های تجاری کمیرادور، این بخش تحت فشار شدید قرار گرفته و با کنترل ممبرها از طرف دولت (اتاق اصناف) نیز فشار شدید می‌تود. این کنترل قیمت‌ها (بخوان چرخش جابجانه به نفع بورژوازی تجاری کمیرادور) بسیاری از افراد این قشر از خرده بورژوازی را ورشکست کرد.

* * *

۳- خرده بورژوازی خدماتی

این بخش از خرده بورژوازی دارای ویژه‌گیهاست که از بخشهای دیگر ممتاز می‌گردد.

این بخش از خرده بورژوازی در جهت ایجاد تسهیلاتی برای غارت ساده‌تر و وسیع‌تر انحصارات و سرمایه داران وابسته شکل گرفته است. جد آن دسته از روحانیون وابسته‌ای که با تبلیغات ماوراءالطبیعه خود افکار توده‌ها را مخدوش کرده و با اعیان معنوی خود، آسواران بجزنجیر اسارت می‌کشند. و جدهنرمندان وابسته‌ای که با تلمیح پندها و مکاتب سطح غریبی، سعی در به دنبال گشاییدن خرده بورژوازی سرخورده و شیفته ساختن آنان داشتند، حتی کارمندان نیز خدمتشان جز در جهت ایجاد تسهیلات برای استشار هر چه سهل‌تر و بهره‌کنی و غارت هر چه شدیدتر نبود. و یا متخصصینی که تخصصشان مگر در جهت بازسازی و حفظ مناسبات سرمایه داری وابسته به کار دیگری می‌آمد.

بخش مرفه این قشر از خرده بورژوازی عملاً در خدمت طبقه حاکمه بوده و در جوار بورژوازی، از توسعه سرمایه داری وابسته منتفع می‌گردد. در این بخش می‌توان از دکترها و مهندسان و کلا "متخصصین بر درآمد صحبت کرد.

البته اینان نیز تضادهایی با سرمایه داری وابسته دارند. این تضادها خود علت‌های گوناگونی دارند. که یکی از آن میان مسئله تورم شدید اقتصادی حاکم بر جامعه است. تورمی وارداتی که همراه با وارد کردن کالاهای امپریالیستی همچون

بهراسهای دیگر به کشورهای وابسته منتقل می‌شود. تورم، عمده فشار خود را بر کارگران وارد می‌آورد و قدرت خرید آنها را بسیار منزل می‌دهد. اما همین تورم نیز قدرت خرید این بخش مرفه خرده بورژوازی را نیز کاهش داده و مانع از آن می‌شود که اینان هر چه بیشتر مرفه زندگی کنند. این بخش از خرده بورژوازی با سرمایه داران وابسته از کسوف دست و از طرف دیگر وحدت (وحدت برای سرکوب هر چه خشن‌تر مبارزات توده‌ها) دارد. در اینان البته که وحدت بر ضدیت می‌جرید.

* * *

با تر قرار شدن ارتباط نزدیک و تنگ‌تنگ بی سرمایه داری وابسته و مالکیت خصوصی، مبارزه خرده بورژوازی - امپریالیسم، پیگیری لازم خود را از دست می‌دهد و خیلی سریع مبارزات اینان به‌عکس و بی‌حالی و سپس به سازش می‌کشد. در شرایط حاکمیت مناسبات سرمایه داری، خرده بورژوازی تنها هوادار تحدید سرمایه بزرگ، کم کردن فشار سرمایه بزرگ بر سرمایه کوچک می‌باشد که از طریق خود می‌خواهد به آن دست یابد. راهیکه خرده بورژوازی در سنی می‌گذرد، راه نخب و اتوپیسیم است. خرده بورژوازی خواهان حل تضاد بین سرمایه‌های بزرگ و سرمایه‌های کوچک از طریق مذاکره، نه مبارزه و مسالمت، نه قهر، می‌باشد. از طریق گذراندن قوانینی دموکراتیک که موجب تأمین منافعش را فراهم ساخته و از سقوط بیشتر او جلوگیری کند. تضامینات دموکراتیکی می‌خواهد - از دست‌نشدی سرمایه‌های بزرگ بکاهد. و همه اینها هیچگاه برقرار نمی‌شود مگر در دنیای آرمانی و رویایی اتوپیستهای خرده بورژوا.

نتایج حاصله از این بخش، مختصراً چنین خواهد بود:

(۱) - ارتباط نزدیک بین امپریالیسم و مالکیت خصوصی در جوامع سرمایه‌داری وابسته، بگیری خرده بورژوازی را در مبارزه با امپریالیسم بسیار کاهش داده و صلح و مصالحه را در او تقویت می‌کند.

(۲) - چون هدف جامعه بورژوازی (بورژوازی و خرده بورژوازی) حفظ مالکیت خصوصی است، پس خرده بورژوازی برای حفظ و حراست آن، دیر یا زود، خونه ناخواه به دامان بورژوازی (و در شرایط حاضر ایران به دامان بورژوازی سیرال)

میفتد، مگر پرولتاریا و حزب کاملاً "طبقاتش اقشاری از این خرده بورژوازی را به دنبال خود بکشند.

(۳) - چون جنگ و ستیز دو طبقه اجتماعی (پرولتاریا و بورژوازی) بر سر نابودی و حفظ مالکیت خصوصی است، پس در شرایط عادی (غقدان حزب طبقه کارگر)، خرده بورژوازی از برنامه و سیاست سرمایه داران لیبرال و کلاً وابسته حمایت می کند و از خود صاحب برنامه ای مستقل نیست.

(۴) - نداشتن برنامه و دورمای مبارزاتی (سیاسی) اقتصادی، راه را برای برنامه های بورژوازی وابسته باز می کند.

(۵) - تنها طبقه ای که قادر است با امیرالمیزد به عهد نابودش بچنگد، پرولتاریا می باشد، چرا که او با مالکیت خصوصی بیگانه است و از همس روست که سارز بیگیر و تا به آخر انقلابی است. او هیچ چیز ندارد که از دست بدهد، مگر زنجیر پاهایش را. او در این سرد زنجیر خود را می دهد و اما جهانی را به دست می آورد.

* * *

"مقدمه"

"... چپ و راست از مارکسی که فقط
درک شده است نزد مارکسی که درست
درک میشود شکوه می نماید..." (۱)

قصه از نگارش این بخش از کتاب، بهیچوجه مبارزه ایدئولوژیک در مفاسد
وسیع کلمه نیست. وسعت مبارزه ایدئولوژیک می تواند کل جنبش کارگری و حتی
جنبش حلفی را در بر گرفته و مسائل حاد جنبش را پاسخ گوید. یک چنین اقدامی
نه در توان نگارنده است و نه در حوصله بحث اصلی می گنجد. از اینرو، تنها با
کیه بر اصول عام مارکسیسم - لنینیسم، به بررسی مختصر دستگاه پاره ای از
سازمانها نسبت به مسئله خرده بورژوازی پرداخته و پاسخگویی به سایر مسائل را
واگذار به دیگران و به اوج بافای مبارزه ضدنی می کنیم.

بینشی که امروزه از مبارزه ایدئولوژیک در جنبش سوسیال دموکراسی ایران
ارائه می گردد، بینشی کمتر مارکسیستی و بیشتر خرده بورژوازی است. هدف سوسیال
دموکراسها، از چپ های افراطی و راستهای بی هویت، امروزه فریاد می زند که
مبارزه ایدئولوژیک سلاح وحدت و ارتقاء کمونیستهاست. همه با جبار و جنجال
می گویند که تنها از طریق مبارزه ایدئولوژیک است که انحرافات ضد مارکسیستی



"بررسی مختصر مواضع پاره ای از سازمانهای مارکسیستی و
حزب توده نسبت به خرده بورژوازی".

زدوده می‌شود و مارکسیست‌ها را با بینش علمی مسلح می‌گرداند. اما، همه آنها می‌دانند که امروزه، دروغ و تحریف در زمینه تئوری و خطا کاری در عمل، خود را در پس پرده حقانیت ایدئولوژیک مخفی ساخته‌اند.

در حرف و تئوری بافی، همه اینان از گنجینه تئوریک مارکسیسم استفاده می‌کنند. اما دفاع در حرف، دال بر حفظ امانت در عمل نیست. بینشی که از مبارزه ایدئولوژیک از طرف این هواداران سرسخت پرولتاریا (که لابد به گیرایی تصویری از یک پرولتر در قاب عکس خانه دل بسته‌اند) ارائه می‌گردد، در عمل، کاملاً به بیراهه کشیده می‌شود. اینان در عمل، زیر بیرق مبارزه ایدئولوژیک، مارکس را بر علیه مارکس به نبرد و امیدوارند، لنین را به جنگ لنین می‌فرستند. زمانی که از بحث عاجز ماندند، آنگاه - مطلق کردن شرایط خاص ایران، از قید هر چه مارکس و لنین است، رها می‌شوند (لابد اینان هم به سوسیالیزم ایرانی معتقدند). اما مبارزه ایدئولوژیک درون جنبش کارگری، در سطح روشنفکران باقی نمی‌ماند. این مبارزه ایدئولوژیک اصولی، ستیز مارکس و لنینی است واقعی (و کاملاً درک شده) بر علیه مارکس و لنینی که بنا به بنش‌های طبقاتی متفاوت از جانب همان طرفداران سرسخت 'پرولتاریا و آزادی پرولتاریا' به شکل تحریف شده‌ای عرضه گشته است.

در این زمان (و هر زمان) این دو بینش از لنینیست که در تضاد با یکدیگر قرار گرفته‌اند، بلکه تضاد بین واقعیت است و ذهنگرایی. تضاد بین رئالیسم و پدانتیسم می‌باشد. ستیزی است بین تماینی روشنفکرانه و ضرور، مارکسیست‌ها، هیچگاه تمایلات فردی و گروهی را نفی نمی‌کنند. آنها آنگونه تمایلاتی را واقعی می‌دانند و نه پندار گرایانه. که از درک واقعیت و ضرورت، نتیجه شده باشد. درک واقعیت و ضرورت چرکات اجتماعی و تعیین شکل تاکتیکها، تنها از طریق شرکت در پراتیک اجتماعی قابل حصول است. شرکت در پراتیک اجتماعی بدین معناست که در همه کارها، با توده‌ها بوده، همراه آنان دست به اعتراض زیم تا بتوانیم همه خود را تغییر داده و شکل اعتراض توده‌ها را ارتقاء دهیم.

مبارزه ایدئولوژیک، جنگ بین دو سازمان نیست (آنطور که به غلط، توسط

بازه‌ای از سازمانها درک می‌شود). بلکه مبارزه دو بینش است. و اگر ریشه‌یابی کرده باشیم، جنگ بین دو بینش طبقاتی است. جنگ سوسیالیزم است با گرایشات ایده‌آلیستی، جنگ دیالکتیک است با گرایشات متافیزیکی و یا جنگ ایدئولوژی پرولتری است با جهان بینی بورژوازی.

در گذشته‌های نه چندان دور، در آن زمانی که سوسیالیزم شخی بیش نبود و بورژوازی به خونی و خرمی زندگی می‌کرد، از درون مبارزه طبقاتی رشد یافته و هر دم افزون بین طبقات اجتماع، شبخ، ناگاه عینیت باطنی و به نیروئی مادی و عظیم تبدیل شد. ترس و وحشت با نفوذ بورژوازی به فعل درآمد، ترسی که خود نتیجه درک آینده‌ای بود که برای بورژوازی خوشایند نبود. بورژوازی برای درجه شکستن سوسیالیزم دیالکتیک، به هر کاری دست زد. ولی هر بار غمگین تر نکست خورد. اما نا امید نشد، و شانس خود را از راه دیگر امتحان کرد ولی بخت از او برگشته بود. کارگران رفته رفته با سلاح واقعی خود یعنی مارکسیسم - لنینیسم آشنا شده و می‌رفتند با با باجودی بورژوازی ترس او را بریزند. مارکسیست‌ها در سرد با مکانب گوناگون بورژوازی (گوناگون از خنر شکن و واحد از نظر محتوی) روز بروز پروزیهای بیشتری به دست می‌آوردند و هر پیروزی ولو کوچک، نوید شکستی عظیم بود. شکستی که نمی‌تد حملش کرد. بورژوازی در خود شکست و زود پیر شد. روح سوسیالیزم علمی ابزار با نیروی عظیم مادی خود سراسر جهان را فرا گرفت. مارکس آلمانی و لنین روسی (آنطور که بورژوازی می‌خواست آنها را در چهارچوب ناسیونالیسم گرفتار کند)، به مارکسیسم - لنینیسم جهانی تبدیل شدند.

مارکسیست‌ها برای تربیت پرولتاریا و بردن آگاهی سوسیالیستی به درون طبقه کارگر تلاش می‌کردند. مارکسیست‌ها با نیروی عظیم پرولتاریا، ابتدا با سلاح انتقاد، بورژوازی را شکست دادند و بعد در لحظه قیام سلاح انتقاد آنها به انتقاد سلاح تغییر یافت. انتقادی که توسط سلاح بشود حتماً مقبول می‌آید. پرولتاریا با قیام مسلحانه خود از ماسبات بورژوازی انتقاد می‌کرد و راه نجات را به همگان نشان می‌داد. راه نجات همگان به در آشتی طبقات بلکه در زمی خونین است. زمی خونین که پرچم سفید آشتی طلبی خرده بورژوازی را به پرچم سرخ پرولتاریا

تبدیل می‌کند.

بورژوازی پس از شکست ایدئولوژیک خود، شکستی که طرف دیگرش پیروزی برای پرولتاریا بود، قصد سرکوب مارکسیست‌ها را کرد. ولی اینبار میز رسواتر از همیشه توسط پرولتاریای انقلابی و مسلح از اربکه قدرت به زیر کشیده شد. تئوری مارکسیستی به آنچنان نیروی مادی تبدیل شده بود که شکست ناپذیر و روغس بن گشته بود.

آهروزه نیز، پرولتاریا و بیس سراسر عینی نو در صف با بیشه‌های بورژوازی قرار گرفته است. یکی از رمینده‌های اس جنگ و جدل، در مسئله خرده بورژوازی می‌باشد که به طور بسیار مختصر به آن پرداخته شده است.

فیل از ورود به مسئله، تذکراتی لازم است.

اول اینکه، برای نگارنده کاملاً روشن است که خرده بورژوازی، بهیچوجه نمی‌تواند، برای مدت بسیار طولانی در حاکمیت نظام سرمایه‌داری وابسته قرار گیرد. و دیر یا زود یا از حاکمیت وابسته به انحصارات جهانی امپریالیستی بیرون رانده می‌شود و یا افساری از آن پایگاه طبقاتی گذشته خود را رها کرده و بورژوا می‌شوند. اما بحث بر سر آن نیست که نیوه برخورد ما نسبت به بورژوازی وابسته چگونه است. از اینرو، نگارنده تنها به تحلیل معام و موضع خرده بورژوازی بسنده کرده و مابقی را به جایی دیگر و کسی دیگر واگذار می‌کند.

دوم اینکه، نسبت به مسئله خرده بورژوازی در ایران، سه دیدگاه وجود دارد:

الف: راستی که مارکس را تحریف می‌کند!

ب: چپ که مارکس را غلط درک می‌کند!

ج: مارکسی که درست درک می‌نماید!

و می‌دانیم که پیروزی و شکست، همیشه همراه یکدیگرند. نمی‌شود همه پیروز شوند. پیروزی جریانی، شکست جریانات دیگر است. در بحث ما بر مارکسی که درست درک می‌شود با هر دو انحراف چپ و راست می‌جنگد تا پیروزی خود را کسب کند. پیروزی این جریان از آنجا حتمی است (در تحلیل نهایی، چون

ضرورت راه خود را از زبان انبوه نمادها ظنی می‌کند) که هم واقعیت را هد بوده‌ها را دارد.

ارسطو را بازی کرده و با شناسایی عناصر مترقی و بدیندگشانیدن آنها، به خدمات بیدریغ خود به ارتجاع می‌امرایند. آنان را به حال خود می‌گذاریم ما با مبارزه با امپریالیزم و نابودی نهادهای اقماعی، ساسی و نظامی آن، محو و نابود کردند. (توضیح آنکه اینان پیرو سیاست ارتجاعی چین بوده و از دار و دسته رهبری مرتجع چین درس می‌گیرند.)

و اما حزب توده، بنابه یرجندار روبریونیم در ایران، با برخورد های ضد مارکسیستی خود عملاً در مخدوش کردن اذهان توده، نقس مبعی را ایفا میکند. برخورد افشاگرانه و کامل از ساستهای اخیر حزب توده در این مقاله نمی‌گنجد و در اینجا تنها قصد افشاگری در مورد تحلیل های ارتجاعی حزب توده نسبت به خرده بورژوازی می‌باشد و مقایسه ای مختصر بین این تحلیلها و بینش پرولتری می‌شود.

حزب توده، هیچگاه برخوردی مارکسیستی با خرده بورژوازی نداشته و همواره جنبه دوگانه آنرا به فراموشی - و عمداً به فراموشی - می‌سپارد. فراموش می‌کند که رابطه کارگران انقلابی با خرده بورژوازی باید چگونه باشد.

" رابطه جریان انقلابی کارگران با دموکراتهای خرده بورژوا چنین است: همکاری (و نه ادغام و نه پذیرفتن رهبری آن) با این دموکراتها، علیه حماحی که می‌خواهند سرنگونش کنند (جناحی مستقل از بورژوازی و ملاکین سرری، که البته این پرولتاریاست که می‌تواند آنها را و نظام سرمایه‌داری را کلاً سرنگون کند و خرده بورژوازی تنها تضمیناتی دموکراتیک می‌خواهد. رجوع شود به، ۱۸ پروم لوتی بناپارت) و مخالفت با آنان، هر آینه که بخواهند موقعیت خویش را مستحکم نمایند. " (۱)

(پرانتزها از نویسنده است)

مارکس و انگلس همواره تأکید دارند که رابطه کارگران انقلابی با دموکراتهای

فصل دوم بخش الف

" راستی که مارکس را تحریف می‌کند "

مارکسی که تحریف می‌شود، از روح و محتوی انقلابی تهی می‌گردد. از حالت یکایدئولوژی شدیداً طبقاتی خارج و سلاح آنتی طبقاتی می‌گردد. اینان لاتشان برای آشتی دادن طبقات است. هر جا که پرولتاریا و بورژوازی رو در روی هم قرار گیرند و بورژوازی در خطر فنا باشد، اینان بسان ناجی مالکیت خصوصی سررسده و فوراً می‌خواهند تضاد را با مذاکره حل کنند و همه چیز را بخوبی و خوشی بنفع بورژوازی خاتمه دهند. این دید آشتی طلبانه همه تحلیل های ایمان را فرامی‌گیرد، دیدی با آنچنان وسعت و ایورتونیسمی آنجان بیگران که بررسی آن در این مختصر نمی‌گنجد.

در مورد مسئله خرده بورژوازی از دیدگاه راست روانه، میتوان از جریانات، حزب توده، اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر (سه جهانی) و سازمان انقلابی (سه جهانی) و... نام برد. دو محفل جاسوسی اخیر بنا بدنز ضد مارکسیستی سه جهان، در تلاشند تا از خصالت ضد کمونیستی روحانیت در جهت کوبیدن و مبارزه با سوسیال امپریالیزم شوروی (۱۹۷۱) یا نه فول خودشان سوسیال امپریالیزم بوخاسته، سود برده و خدمتی به ارباب خود، سازمان سیا بکنند. برای اینان بورژوازی وابسته، خرده بورژوازی خواه مرفه و خواه تهی دست تفاوتی نمی‌کند، تنها ضدیت با شوروی برایشان کافیت. با این دو محفل هیچگونه بحث و مبارزه ایدئولوژیکی در کار نیست. اینان چه امروز و چه هرگاه نقش جاسوس

(۱) - جنبش دموکراتیک و بیگار انقلابی کارگران - ک. مارکس - ف. انگلس -

خرده بورژوا چنین باید باشد: هم همکاری و هم مخالفت.

اما حزب توده، تنها همکاری را می پذیرد. نه تنها همکاری که شبکه رهبری، و با مخالفت کاری ندارد. شمار اینان همواره این بوده است: همکاری با همه، حتی با "خشن واقع بین تر هیئت حاکمه زمان شاه". مخالفت با جریانات غیر - پرولتر به صلاح رویزیونیسم نیست. مبارزه مصلحت نیست. مذاکره ابده آل است. توسط مبارزه می شود به گذار صالمت آمیز دست یافت. و بدون رهبری خرده - بورژوازی، راه رشد غیر سرمایه داری رویزیونیستی مغبوضی نخواهد داشت.

اما بر خلاف دیدگاه حزب توده، بنش پرولتری به ما حکم می کند که خرده - بورژوازی ضد کمونیست است. و خرده بورژوازی درون هیئت حاکمه نسبت به کارگران و زحمتکشان کینه برتری دارد.

"خرده بورژوا، خرده بورژوازی که بدون جاره بر لبه پرتگاه ورشکستگی دچار سرگیجه بوده از هر کسی، بیشتر علیه توفعه های فرضی کمونیستها تعصب به خرج می داد." (۱)

(تاکید از نویسنده است)

در جائیکه خرده بورژوازی درون هیئت حاکمه به سرکوب خلقی کرد و ترکمن و... می بردارد و خود را فرمانده کل قوا معرفی کرده و از همه توده های نا آگاه می خواهد تا در سرکوب خلقی کرد شرکت کنند (بخوان حواستهای به حق خلقی را سرکوب کنند). حزب توده از "رهبری نام سخن می گوید. حزب توده اصلاً نمی بیند (نمی تواند ببیند، چون اپوزیوم روی صداقت را برده می کشد و از بین می برد). چگونه خرده بورژوازی درون هیئت حاکمه کمونیست وحدت مبارزات توده ها را و باز احضار رهبری دم می زند.

مارکس و انگلس رابطه جریان افلاسی کارگران را با جناح خرده بورژوازی و شوه، شرکت آن دورا در مبارزه بر علیه دشمن مشترکشان (بورژوازی و ملاکین بزرگ) به بهترین شکل ممکن مطرح می کنند:

"به محض اینکه فرارند یا چنان دشمنی مستقیماً حاکمید، منافع

(۱) - مبارزه طبقاتی در فرانسه - کارل مارکس - صفحه ۲۴.

هر دو جناح (پرولتاریا و خرده بورژوازی) برای مدتی تطابق پیدا میکنند. و یک همدستی بر اساس مصلحت لحظه ای، بطور خود بخود، همانند گذشته، در آینده نیز وجود خواهد آید. لازم به گفتن نیست که در سرخوردن های خونین آینده، مانند تمامی برخوردهای دیگر، این کارگران هستند که با سهامت، ثبات عزم، و قربانی دادن، مسیبان اصلی پیروزی خواهند بود و درست مانند گذشته، در مبارزه آینده نیز خرده بورژوازی تا نفر آخر و تا آنجا که ممکن باشد، مرده، ترسو و بدون ثبات و بی عقل باقی خواهد ماند، اما وقتی پیروزی حتمی شد، آن را از آن خود می داند و از کارگران می خواهد که رفتار آرامی داشته باشند، سر کار خود برگردند و با اصطلاح از اعراض خودداری کنند تا پرولتاریا از نمره پیروزی محروم شود." (۱)

(پرانتر و تاکید از نویسنده است.)

مارکس و انگلس از وحدت اراده بین خرده بورژوازی و پرولتاریا بر اساس مصلحت لحظه ای و بطور خود بخود صحبت می کنند. اما حزب توده، مسئله را بسیار عمیق می بیند. آنچنان عمیق که پرولتاریا از مبارزه طبقاتی حذف شده و قاطعاً او در مبارزه با امپریالیسم به دست فراموشی سپرده می شود. حزب توده می نویسد که صد انقلاب (و جنبه) اینبار هم مائوئیستی (۱) هستند که می کشند تا:

"مقامات حاکم را از کار واقعاً انقلابی و سازنده و از مبارزه قاطع علیه امپریالیسم و صهیونیسم باز دارد" (۲)

(تاکید از نویسنده است)

اینست تفاوت بین بنش پرولتری و بینش حزب توده. مارکس و انگلس از همکاری لحظه ای و مقطعی صحبت می کنند و حزب توده از پیوند استراتژیک، مارکس

(۱) - جنبش دموکراتیک و پیکار انقلابی کارگران ک. مارکس - ف. انگلس -

و انگلس، خرده بورژوازی را تا نفر آخر و تا آنجا که ممکن باشد مردد، ترسو، بدون ثبات و بی عمل می دانند و حزب توده خرده بورژوازی را کاملاً قاطع و بیگیر می داند آنچنان قاطعینی که قاطعیت پرولتری را تحت انشعاع قرار داده و به حق باید رهبری کند و پرولتاریا مدین سان است که در تئوری رویزیونیسم از صحنه مبارزه طبقاتی خارج می شود (احراج می گردد.)

مگر نه اینکه حزب طراز نوین طبقه کارگر (؟!)، به طبقه کارگر هشدار میدهد (آگاهی می دهد، در جهت شکل او گام نمی زند، هشدار می دهد و این مسئله بسیار جالبی است.) و مگر نه اینکه حزب طراز نوین طبقه کارگر، طبقه کارگر را به آرامش دعوت می کند تا چرخهای اقتصادی مملکت به گردش در آید (بخوان، مناسبات سرمایه داری وابسته از سو جان بگیرند) و همه کارها بر وفق مراد پیش برود (بد قول مارکس و انگلس، خرده بورژوازی از پرولتاریا می خواهد تا رفتار آرامی داشته باشند، سر کار خود برگردند و با اصطلاح افزایش خودداری کنند تا از نمره پیروزی خود منروم نبوند - جنبش دموکراتیک و پیکار انقلابی کارگران - ک. مارکس - ف. انگلس - صفحه ۷) و با پیشی که حزب توده نسبت به مسئله خرده بورژوازی درون هیئت حاکمه می دهد، جای هیچگونه تعجبی هم نیست، اگر بگویید:

"از آنجاسی که همه رهبران سیاسی و مذهبی، به همه احزاب، سازمانها و گروههای هوادار انقلاب، به همه مردم زحمتکش، مبارز و آگاه ایران هشدار می دهیم که به ضد انقلاب سهانه ندهند، ... از مسیر انقلاب ضد امپریالیستی و خلقی ما به رهبری امام خمینی منحرف نشوند" (۱)

(تاکید از نویسنده است.)

کاملاً روشن است که حزب توده از همکاری و همکاری سخن نمی گوید، او از رهبری خرده بورژوازی در انقلاب ضد امپریالیستی سخن می گوید آسیم در شرایط سرمایه داری وابسته!

(۱) - نقل از مردم - شماره ۱۱۱ - دوره هفتم - آذر ۵۸.

مارکس و انگلس با صراحت تمام می گفتند و مارکسیسم - لنینیسم نیز به ما می آموزد که خرده بورژوازی، پس از اینکه پیروزی حتی شد، آن را و دستاوردهای آنرا از آن خود می داند. در حالیکه اکثر نیروی تشکیل دهنده ارتش جنگنده را پرولتاریا داراست، و درست این همین پرولتاریاست که با ثبات عزم و قربانی دادن پیروزی را ممکن ساخته است. اما حزب توده نه تنها در جهت کسب همبوسی پرولتاریا حرکت نمی کند بلکه رهبری خرده بورژوازی و پیروی کارگران از او را، شرط ابتدائی حرکت می داند. حرکتی که با رهبری خرده بورژوازی به شکست و سازش کشیده خواهد شد و حزب توده نمی تواند اینرا ببیند.

"ما [حدس بزنید که منظور حزب توده از ما، چیست؟] اطمینان داریم که امام خمینی با قاطعیت و درایت انقلاب اول را رهبری کرده اند، انقلاب دوم را نیز با همان قاطعیت و درایت رهبری خواهند کرد." (۱)

(تاکید و برانتر از نویسنده است.)

ایورژونیسم حزب توده، تجدید نظر طلبی را به همین جا محدود نمی کند، بلکه حزب توده، رهبری پرولتاریا را شرط پیروزی بر امپریالیزم نمی داند - رهبری امام خمینی برای این پیروزی کافی است - گوئی رویزیونیسم حروشچنی پرولتاریا را از صحنه مبارزه طبقاتی حذف کرده است. مسلماً رویزیونیسم و پرولتاریا با یکدیگر سرسازش ندارند، هر جا رویزیونیسم حاکم است، در آن جا، پرولتاریا مکانی ندارد. و اصولاً پرولتاریا و پیش پرولتری برای رویزیونیسم خطرناک است. رویزیونیسم رهبری خرده بورژوازی را واجب تحمل می کند، اما رهبری پرولتاریا از نظر آنان "چپ روی" است.

"بزرگترین شرط پیروزی در این نبرد سرخوش ساز اتحاد همه خلقهای ایران و کتبه احزاب و سازمانها و نیروهای واقعا انقلابی و رهبری امام خمینی است" (۲)

(تاکید از نویسنده است.)

(۱) - مردم شماره ۱۱۱ - دوره هفتم - آذر ۵۸.

(۲) - نقل از مردم شماره ۱۰۱ - دوره هفتم - آذر ۵۸.

یکبار دیگر پیش غیر پرولتاری حزب توده با بیس پرولتاری مارکسیستهای اصولی در تضاد قرار می‌گیرد، تضادی به عمق دره‌ای - مارکن و انگلس و لنین، هیچگاه بزرگترین شرط پیروزی را رهبری خرده بورژوازی ندانستند و حتی برعکس معتقد بوده‌اند که رهبری خرده بورژوازی علت فای هر جنبش است. اما حزب توده رهبری خرده بورژوازی را بزرگترین شرط پیروزی می‌داند.

" تا آن اندازه‌ای که این طبقه حاضر به پیشروی بود می‌تواند معیار باشد که خرده بورژوازی آلمان قادر به چگونگی گذری است. همانطوریکه خواهیم دید، این طبقه بجز انهدام هر جنبشی که بدان سپرده شود، قادر به هیچ کار دیگری نیست." (۲)

(تاکید از نویسنده است.)

مارکسیسم اعتقاد دارد که رهبری خرده بورژوازی باعث فای هر جنبش انقلابی خواهد گشت و حزب توده آنرا شرط پیروزی می‌داند.

" انقلاب ما بر پایه شرک و اتحاد تقریباً همه مردم کشور، با رهبری قاطع امام خمینی یکی از مستحکمترین دزهای امپریالیزم و ارتجاع جهانی را در هم شکسته و در مدت نسبتاً کوتاه عمر خود به ویژه در شش ماه اول پس از پیروزی انقلاب با برانداختن رژیم استبداد سلطنتی، در جهت تأمین استقلال ملی و آزادی، در جهت پایان بخشیدن به تسلط امپریالیستی و صهیونیستی بر همه شئون زندگی و محدود کردن چپاولگری طبقات حاکم نظام پوسیده سلطنتی به دست آورده‌های چشمگیری نایل آمد." (۳)

(تاکید از نویسنده است.)

بد راستی که دست آورده‌های آن بسیار " چشم گیر " است. دستاوردهای آن به همراه اپورتونیسیم بکران چشم حزب توده را گرفته و مانع از آن می‌تود که سرکوب خلق کرد، سرکوب آزادیهای سیاسی، آزادی بیان و تعطیل کردن روزنامه‌های

(۱) - انقلاب و ضد انقلاب در آلمان - ف. انگلس - صفحه ۸۵.

(۲) - مردم شماره ۵۸ - دوره هفتم - مهر ۵۸.

دترقی (ر فقط ستوقی، چرا که " مردم " علناً منتشر می‌شود.) را ببیند. حزب توده به اینکه این مسائل را نمی‌بیند، می‌باید ولی اپورتونیسیم به قول لنین در لجنزاری نیز خود را پنهان می‌کند. لجنزاری به نام انقلاب پرولتاری، بدون رهبری پرولتاریا:

خرده بورژوازی در شرایط حاکمیت سرمایه‌داری وابسته در مبارزه با امپریالیزم از قاضی-چمدانی برخوردار نیست و اتفاقاً بسیار کم منزلت و مایل به سازش است (در مورد آن بخش از خرده بورژوازی درون هیئت حاکمه، هم منزلت و هم تردید و هم تعایل به سازش، صد چندان است.) ارتباط شناختن مالکیت خصوصی و برعایداری وابسته به امپریالیزم و دفاع سرسختانه خرده بورژوازی از مالکیت خصوصی، مانع قاطع بودن خرده بورژوازی در نبردش با امپریالیزم می‌شود. اما حزب توده، کاری با این مسائل ندارد، او ضد کمونسست بودن و دفاع سرسخت خرده بورژوازی از مالکیت خصوصی را به دست فراموشی می‌سیارد. هدایتی که خروشچف نیز دیکتاتوری را که کلمه مرکزی بود، به دست نداد سپرد:

"... باید اتحاد و هماهنگی بین همه نیروها، به ویژه نیروهای راستین چپ (خودش را می‌گوید و جدا) هم راست است) و نیروهای راستین مذهبی که همه طرفدار خط امام خمینی یعنی جهت گیری قاطع و بی‌تزلزل ضد امپریالیستی و خلقی هستند حفظ و تحکیم شود." (۱)

(تاکید از نویسنده است.)

جهت گیری قاطع و بی‌تزلزل خرده بورژوازی! این دیگر نه است خلاقیت مارکسیستی حزب توده را می‌رساند. احتیاج نیست که برای اثبات تزلزل و تردید خرده بورژوازی فاکتی بیآوریم، می‌توان به همه کتب و آثار کلاسیک مارکسیستی رجوع کرد.

" به نظر ما (همان " ما " گذاشتی) جبهه متحد خلق می‌تواند را باید

(۱) - نفل از اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده - درباره همه پرسشی برای طرح

بایگانه متنکل و وسیع اجتماعی برای پیشبرد خضامام باشد" (۱)
 پیشبرد خط امام، نه تدارک انقلاب پرولتری (جمهوری دموکراتیک خلق
 نیز بخشی از این تدارک محسوب می‌شود.) این رهبر حزب توده است. درست
 که مرده، بورژوازی متحد پرولتاریاست، اما رهبر پرولتاریا نیست و نباید باشد.
 اما حزب توده از این اتحاد مقطعی استفاده کرده و آنرا استراتژیک ساخته و رهبری
 خرده بورژوازی را از آن استیاض می‌کند.
 رژیم حاکم را که اهرمهای عمده آن در دست متحد طبیعی طبقه
 کارگر است. (۲)

این همواره مطرح می‌ساخت و امروزه نیز نسینسم به ما می‌آموزد که خرده-
 بورژوازی در مرحله انقلاب دموکراتیک متحد طبیعی طبقه کارگر است اما رهبر طبقه
 کارگر نیست. نسینسم همواره ادغام پرولتاریا با سایر اقشار و طبقات را محکوم
 می‌کند.

"امتزاج فعالیت دموکراتیک طبقه کارگر با دموکراتیسم سایر طبقات
 و دستجات، نیروی جنبش دموکراتیک را ضعیف می‌کند، مبارزه
 سیاسی را ضعیف، قطعیت و ثبات آن را کمتر می‌کند و برای صلح
 و مصالحه مستعدتر می‌سازد" (۳)

لنس از استقلال پرولتاریا سخن می‌گوید و ادغام او را با سایر اقشار و طبقات
 محکوم می‌کند ولی حزب توده طبقه کارگر را نمی‌بیند و میخواهد تمام خط مرزها را
 کم رنگ کرده و سپس نابود سازد. حتی خط مرز بین پرولتاریا و بورژوازی را نیز
 کم رنگ می‌کند و هیچگاه مایل نیست که بدان کمونیستهای اصولی عمل کند. چرا
 که کمونیستها:

"همواره کارگران را متمایز خواهند نمود، همواره جنبه موقتی و
 مشروط بودن این همبستگی را توضیح خواهند داد، همواره مجزا

(۱) - مردم شماره ۹۸ - دوره هفتم - آبان ۵۸ -

(۲) - مردم شماره ۱۱۵ - دوره هفتم - آذر ۵۸ -

(۳) - وظایف سوسیال دموکراتها در انقلاب دموکراتیک ۱۹۵۵ - و.و. لنس.

بودن طبقاتی پرولتاریا را که فردا ممکن است در جنبه مخالف
 متفقین امروزی خود قرار گیرد خاطر نشان خواهند کرد" (۱)
 حزب توده، چه خوب کارگران را متمایز می‌کند، حتی در یک شماره از مردم
 مسائل کارگری، شعارهای مستقل کارگری، وظیفه کارگران در قبال خرده بورژوازی،
 شکل حمایت کارگران از خرده بورژوازی مطرح نشده است. هیچ کجا از مبارزه ضد
 امپریالیستی پرولتاریا بحثی در بین نیست. در این مبارزه تنها شرط پیروزی
 رهبری امام خمینی است.

"نسبت به پیروزی خلقمان در مبارزه عظیمی که به رهبری امام خمینی
 به خاطر ریشه کن کردن تسلط امپریالیزم آمریکا در همه زمینه‌ها
 منجمله در زمینه نفت آغاز کرده، جای کمترین تردید و نگرانی
 نیست." (۲)

(تاکید از نویسنده است.)

حزب توده راست می‌گوید (!!!)، جای کوچکترین نگرانی نیست. اگر
 کارگران گرسنه‌اند و بیکار، اگر خلق کرد، ترکمن و بلوچ و عرب و... برای حقوق
 خود به خاک و خون کشیده می‌شوند، اگر بر روی تظاهرات کارگران بیکار زنگار
 می‌بندند، اگر مردم دلیر انزلی کشتار می‌شوند، باز جای هیچگونه نگرانی نیست.
 گوئی حزب طبقه کارگر نبودن نگرانی را نه برای کارگران و زحمتکشان که بلکه برای طبقه
 دیگری مطرح می‌کند. حزب توده بر سهال رشد یابنده و انقلابی پرولتاریا استوار
 نیست، بلکه بر درخت فرسوده و و به زوال جامعه بورژوازی تکیه دارد.

این اصل که باید متفق را مانند دغسی مراقبت کنیم، و برای وارد ساختن
 ضربه قطعی باید متعین بدرها گردند، برای حزب توده، و اپورتونیسیم حاکم بر
 آن، اصلی ناآشاست. اصولاً اپورتونیسیم به متفق می‌چسبد و سروری اصلی
 انقلاب را فراموش می‌کند؛ سوسیالیزم را طوطی‌وار تکرار می‌کند (آبیم شکل

(۱) - وظایف سوسیال دموکراتهای روس - و.و. لنس - جلد ۱ - بخش ۱ -

(۲) - مردم شماره ۹۴ - دوره هفتم - آبان ۵۸ -

تحریف شده، آرا) ولی نیروی اصلی انقلاب سوسیالیستی را فراموش می‌کند.. "مستی توده‌ای" را راهنمای عمل خود قرار می‌دهد و "مستی توده‌ای" را نادیده می‌گیرد. البته حزب توده تنها به دنبال مستی توده‌ای نیفتاده بلکه زیر چشمی نگاهی هم به الطاف بورژوازی دارد:

" ما اعلام می‌کنیم که آماده‌ایم در کمیسوونهای وابسته به شورای عالی طرحهای انقلاب شرکت کنیم و همانطور که آقای مهندس بازرگان خواسته است صمیمانه و خارج از ریا و سر و صدا همکاری کنیم" (۱)

حزب توده هم حزب طبقه کارگر است و هم یار بی‌ریای بورژوازی لیبرال، مارکس و انگلس دقیقاً چنین احزاب سازشکاری را ترسیم کرده‌اند. احزابی که آشتی طبقاتی و پرچم سفیدشان وجه مشخصه آنان می‌باشد.

" در حان حاضر، خرده بورژواهای دموکرات که همه جا تحت ستم‌اند، درباره وحدت و آشتی همگانه برای پرولتاریا موعظه می‌کنند، دست دوستی دراز می‌کنند و در صدد پایه ریزی یک حزب بزرگ اپوزیسیون که در برگیرنده کلیه عقاید گوناگون دموکراتیک است، (گوئی جنبه متحد خلق حزب توده را می‌گویند) می‌باشند. بسیار دیگر، اینان در صدد به دام انداختن کارگران در تشکیلاتی حزبی، که در آن عبارات کلی سوسیال دموکراتیک حکمفرماست، می‌باشند. حزبی، که در آن منافع ویژه‌شان پنهان نگهداشته شود و به خاطر حفظ آرامش، اجازه به طرح خواسته‌های ویژه کارگران داده نشود" (۲)

(تاکید و پرانتز از نویسنده است .)

حزب توده که پرچمدار مارکسیسم لگال در ایران می‌باشد با ارگانه‌های دست پرورده، بورژوازیش به معنق کردن یکوجه از وجوه دوگانه خرده بورژوازی میبردازد، با نادیده گرفتن ضد کمونیست بودن خرده بورژوازی (که خودش از دفاع سرسخت

(۱) - نقل از مردم شماره ۲

(۲) - جنبش دموکراتیک و پیکار انقلابی کارگران - ک. مارکس - ف. انگلس -

او از مالکیت خصوصی است .) و با مطلق کردن ضدیت او با امپریالیزم (که تازه ضدیت خرده بورژوازی با امپریالیزم تنها برای تثبیت وضع خودش صورت می‌گیرد و به قصد نابودی امپریالیزم نیست و نمی‌تواند باشد) عملاً " و مثل همیشه بدامان بورژوازی می‌غلطد .

خرده بورژوازی رودی است که به سمت دریا می‌رود تا به بورژوازی بپیوندد و جریان انقلابی کارگران را در هم شکند .

" موج عظیم خرده بورژواری همه چیز را در خود غرق کرده و نه تنها با کثرت عده خود بلکه از لحاظ ایدئولوژی نیز پرولتاریای آگاه را فرو گرفته است ، بدین معنی که نظریات خرده بورژوازی را در رشته سیاست به محافل بسیار وسیعی از کارگران سرایت داده و این محافل را فرا گرفته است .

خرده بورژوازی در زندگی خود وابسته به بورژوازی است زیرا بشیوه صاحبکاران زندگی می‌کند نه به شیوه پرولتری (از لحاظ موقعیت خود در تولید اجتماعی) . این خرده بورژوازی از لحاظ نحوه تفکر خود از بورژوازی پیروی می‌کند ." (۱)

(تاکید مکرر از نویسنده است .)

آشکار است که حزب توده با پوشاندن کیفیت مردم و متزلزل خرده بورژوازی می‌خواهد به پرولتاریا خیانت کند . اصولاً " دموکراسی خرده بورژوازی در نهایت جاده صاف کن بورژوازی است :

" میژوگف ، پیشوای بورژوازی بزرگ در سپه‌ای کلیه انقلاب بهار احاکمی از اینکه دموکراسی خرده بورژوازی قادر به نگاهداری حکومت نیست و هجوآره برده ساتریست برای دیکتاتوری بورژوازی و فقط پله ایست برای نین به قدرت مخلقه بورژوازی ، به درستی در نظر می‌گیرد . " (۲)

(۱) - وظایف پرولتاریا در انقلاب ما - و . ا . لنین - صفحه ۲۷ .

(۲) - تزه‌های گزارش مربوط به تاکنیک حزب کمونیست روسیه در سومین کنگره انتر-

ناسونال کمونیستی - و . ا . لنین - جلد ۲ - بخش ۲ - صفحه ۶۹۸ .

حزب توده با تبلیغ رهبری خرده‌بورژوازی، با فراموش کردن پرولتاریا، عملاً "خادم بورژوازی است نه پرولتاریا، خواستهای پرولتاریا در ارگانس جاعی نداشته و اصولاً "یاری با بورژوازی (و آنهم یار بی‌ریای بورژوازی) هدف اینان را تشکیل میدهد. حزب توده با تحریف واقعیت و با بهره‌گیری از اپورتونیسیم، یا به قول خودشان "جائزادگی سیاسی و خسرگی می‌خواهد پرولتاریا را از اغراض (بخوان از مبارزه متین و منطبق بر قانونمندیهای مارکسیستی) باز دارد. اما واقعیت سبزی سرانجامی مگر شکست بیار نمی‌آورد و اینان می‌روند تا همراه با مرگ روبریونیسیم جهانی توسط پرولتاریای انقلابی به عمق شکست بورژوازی بیافزایند.

فصل دوم بخش ب

"چینی که مارکس را غلط درک می‌کند"

در اینجا نیز ستیری است بین مارکسی که درست درک می‌شود یا مارکسی که غلط فهمیده شده است. در مورد مواضع چپ روانه پاره‌ای از سازمانها و محفلها نسبت به خرده‌بورژوازی می‌توان از بیکار، کنفوانس وحدت، رفیق اشرف دهنواسی، راه کارگر، راه فدائی و حزب کمونیست کارگران و دهقانان و... سخن گفت. برای سهولت در بررسی، سازمان بیکار به عنوان نماینده این محفل از "چپ‌های غیر اصولی" و محافظ روستفکری انتخاب می‌گردد. اما از بررسی سازمان بیکار، جریانات دیگر، شاندهایشان را بالا می‌اندازند که این به ما مربوط نیست و این حدیث سازمان بیکار است.

"تا کنون انگلستان محل کلاسک این نوع تولید بوده است. به همین سبب این کشور عمده‌ترین شاهد برای بیان و تشریح نظریات من واقع گردیده است. حائلاً اگر خواننده آلمانی در مورد وضع کارگران صنعتی و کشاورزی انگلیس فریسی مات (با زیاکاری) شاندهای خود را بالا بیاندازد و یا بخواهد خوش بینانه خود را نسلی دهد و بگوید که در آلمان هنوز تا مدتی اوضاع بدکنیت، جز این نمی‌توانم که به وی بانگ برنم. این سرگذشت خود نیست که نقل می‌کنم" (۱)

سرگذشت جریاناتی است که نمی‌تواند واقعیت را آنطور که هست درک کند و همواره عامل ذهنیت و علاقه شخصی خود را در آن دخالت می‌دهند - انقلاب

را! آنطور که دوست دارند می‌خواهند تدارک ببینند.

تذکر آنکه در این مقاله تنها دید سازمان بیکار در مورد مسئله خرده‌بورژوازی مورد تحلیل قرار گرفته و برای نگارنده کاملاً روشن است که اگر قصد برخورد با خود سازمان بیکار می‌بود، با آن انحرافات اساسی و عمیق این سازمان، در این مختصر نمی‌گنجید.

سوالی که مطرح می‌شود اینست: آیا خرده‌بورژوازی ضد امپریالیست است؟ واژه ضد امپریالیسم و ضدیت با امپریالیسم واژه‌ای است وسیع که برخلاف دیدگاه بیکار و شرکاء، طبقات و اقشار گوناگونی را می‌تواند در بر گیرد. پرولتاریا، خرده‌بورژوازی و بورژوازی علی (در هر جامعه‌ای که وجود داشته باشد) هر سه ضد امپریالیسم هستند. همانطور که مارکس و لنین در مورد مبارزه با فئودالیسم مطرح می‌کردند:

"به صحت کلیات تئوری مارکس درباره وجوه اختلاف سه نیروی عمده انقلاب قرن نوزدهم کاملاً اذعان داشت. به موجب این تئوری نیروهائیکه بر ضد نظام کهن یعنی حکومت مطلقه - فئودالیسم و سرواژ سیا می‌خیزند عبارتند از:

(۱) بورژوازی بزرگ لیبرال؛

(۲) خرده‌بورژوازی رادیکال؛

(۳) پرولتاریا

اولی مبارزه‌اش از حدود سلطنت مشروطه تجاوز نمی‌کند، دومی برای نسل به اسفزار جمهوری دموکراتیک مبارزه می‌کند و سومی در راه انقلاب سوسیالیستی" (۱)

در رابطه با امپریالیسم نیز این سه نیرو - پرولتاریا، خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی - مبارزه می‌کنند و ضد امپریالیست محسوب می‌شوند. متنبها هر کدام تا مرحله‌ای پیش می‌روند. بورژوازی منی تا آنجا که شرایط نداشت داخلی سرمایه‌اش

فراهم شود (که در شرایط ایران، بورژوازی ملی وجود ندارد). خرده‌بورژوازی تا زمانی که منافعش تأمین باشد و تضمینات دموکراتیکی که موجبات تأمین منافعش را فراهم می‌کند در دست داشته باشد، دموکراسی طلبی‌اش دچار تزلزل می‌شود ولی همینکه خود را در معرض نابودی و فنا می‌بیند با سرمایه بزرگ به ستیز برمی‌خیزد و این ستیزه برای نابودی سرمایه داری بلکه برای تثبیت وضع خودش صورت می‌گیرد. و نیروی سوم با پرولتاریا، اساساً با امپریالیسم به قصد نابودی و با سرمایه داری نیز به قصد برانداختن آن مبارزه می‌کند و تا مالکیت را اشتراکی نکند و سپس دولت را نابود نسازد دست از کار و مبارزه نمی‌کشد.

این سه نیرو ضد امپریالیست هستند. ولی باید حدود مبارزه و ضدیت آنها را مشخص کرد و نشان داد این ضدیت تا کجا می‌تواند ادامه یابد. مسلماً به غیر از پرولتاریا، هر نیروی دیگری در این مبارزه، سرمایه را به سازش و تمکین کشیده می‌شود.

"پرولتاریا تنها طبقه انقلابی است زیرا سایر طبقات و اقشار مثلاً خرده‌بورژوازی برای آن با بورژوازی مبارزه می‌کند که از وضعیت حاضر خویش دفاع نموده و به آن صورت ثابتی بدهد و حال آنکه پرولتاریا هیچگاه در حیطه نظام سرمایه داری مایل به تثبیت وضع خویش نیست و تا تمام سازمانهای بورژوازی را از بن و اساس نابود و حکومت را در دست نگیرد نمی‌تواند اوضاع خود را بهبود بخشد و از نظر اقتصادی آزاد شود." (۱)

سازمان بیکار و شرکاء، عملاً "مرحله انقلاب را سوسیالیستی می‌فهمند و گوئی با جنبه همگانی انقلاب دموکراتیک بیگانه‌اند. همانطور که مطلق کردن خصلت ضد امپریالیستی خرده‌بورژوازی و سیردن رهبری توده‌ها بدست او، اشتباه عمیقی خواهد بود، به همان نحو هم مطلق کردن خصلت ضد کمونیستی خرده‌بورژوازی و با اعمال قهر و تظاهرات میلیونی (۱) او را از صف حلق بیرون کردن نیز خطای جدی محسوب می‌شود.

(۱) - دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک - و. ا. لنین - جلد

(۱) - فرما سروائی پرولتاریا - صفحه ۶.

تمایز سازمان بیکار، مسی بر علائق خاص خود که با واقعیت درهای فاصله دارد، درهای از کج اندیشه‌هایی که جز به انحراف کشانیدن جنبش سرانجامی نخواهد داشت - هر چند بدین کار قادر هم نیستند - آنها می‌خواهند زودتر انقلاب را به سرانجام رسانند (بخوان سرونه انقلاب را هم آورند)؛ درحالی‌که انقلاب دموکراتیک خلق، و کلا "هرگونه جابجائی مترقبانه طبقات، چیزی نیست که به تمایل روشنفکران بسته باشد. جریانی است که باید برای آن تدارک دید، خون ریخت و شرایط لازمهاش را فراهم ساخت. اینان، خرده بورژوازی را کم کم از صحنه انقلاب دموکراتیک بیرون می‌کنند، به همان شکلی که حزب توده، پرولتاریا را از صحنه مبارزه طبقاتی خارج می‌سازد و می‌خواهند به نهائی انقلاب کنند. انقلابی پرولتری بدون پرولتاریا و یا انقلابی دموکراتیک بدون خرده بورژوازی!

فاصله تمایل و آرزو، تا واقعیت و بدتر از آن فاصله آرزوی بدترگرایانه تا جریانی واقعگرایانه، درست بدان اندازه فاصله تنگت تا پیروزی است. فاصله تصادف است تا ضرورت، ضرورتی که درک نمی‌شود و تصادفی که مطلق می‌گردد.

امکالی غیر واقعی که به جای آنک به واقعیت بی‌بوندند، در ذهن اینان خود واقعیت محسوب می‌شود، و واقعیتی که حتی برداشتی نسبی نیز از آن وجود ندارد. گوئی خرده بورژوازی باید امپریالیزم را براندازد - اینان باور کنند که خرده بورژوازی ضد امپریالیست است. گوئی خرده بورژوازی جدا از مافع طبقاتش باید با کارگران و حرکات کارگران منطبق گردد تا انقلابی باشد. اصولاً از دید اینان خرده بورژوازی نمی‌تواند هم ضد امپریالیست باشد و هم ضد کمونیست یا باید ضد امپریالیست باشد یا باید ضد کمونیست!

اینجاست که ذهنگرایی در لباس مدل، در پوشش واقعگرایی و مارکسیسم - لنینیسم عرضه می‌شود. با زندگی یا مرگ؟ در یک موجود نمی‌تواند هم زندگی و هم مرگ وجود داشته باشد!

دیالکتیک ایدئولوژی بورژوازی را در هم کوید و اتفاقاً در کویدین انتقاطهای خرده بورژوازی جریانات مدعی مارکسیسم - لنینیسم چسارت بینتری نیز خواهد داشت.

"اگر آیت الله خمینی واقعا" ضد امپریالیست بود (حتی نه عور محدود، مشروط و...) از کوچکترین حرکت واقعا" ضد امپریالیستی کارگران و سایر توده‌های زحمتکش خلق ما پشتیبانی و حمایت می‌کرد." (۱)

(تاکید از نویسنده است)

چون خرده بورژوازی "صرفه‌سنجی" از کوچکترین حرکت واقعا" ضد امپریالیستی کارگران و سایر توده‌ها حمایت نمی‌کند (سازمان بیکار مفهوم آزاده واحد را درک نکرده است - رجوع شود به دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک - لنس - چند ۱ - بخش ۲ - صفحه ۱۵۵ و ۱۵۶) پس واقعا" ضد امپریالیست نیست و ضد امپریالیست بودن این بخش از خرده بورژوازی ظاهری است. حتی از آنهم بالاتر بطور محدود و مشروط نیز این بخش از خرده بورژوازی ضد امپریالیست نیست، و اصلاً این خود امپریالیزم و سرمایه‌داری وابسته است که با امپریالیزم تصاد ندارد. سازمان بیکار و ترکاء تضاد میان بورژوازی و خرده بورژوازی درون هیئت حاکمه را نمی‌بینند و هرگاه که از تضاد سخن می‌گویند مبهم و خالی از معناست. "این مبارزه" ضد امپریالیستی" جاری را باست مانور بخشی از هیئت حاکمه تحت فشار توده‌ای و بر اساس تضادهای درونی هیئت حاکمه دانست و نه یک مبارزه ضد امپریالیستی واقعی" (۲)

(تاکید از نویسنده است)

حرکت ضد امپریالیستی جاری مانور بخشی از هیئت حاکمه تحت فشار توده‌ای و بر اساس این تضادهای درونی هیئت حاکمه می‌باشد، این تحلیل داهیانه سازمان بیکار است (۳).

سخن بر سر تضادهای درون هیئت حاکمه، ولی معلوم نیست کدام تضاد مد نظر است، از دیدگاه پرولتری این تضاد بین خرده بورژوازی و بورژوازی درون هیئت حاکمه است اما سازمان بیکار همه هیئت حاکمه را در خدمت امپریالیزم

(۱) - نقل از بیکار ۳۵ - دی ماه ۵۸

(۳) - نقل از بیکار ۳۵ - دیماه ۵۸

می‌داند. (به تنها در خدمت امپریالیزم بلکه حامی و همدست امپریالیزم) .

" افسای ماهیت هیئت حاکمه، به عنوان هم دست و حامی امپریالیزم " (۱)

سازمان پیکار و شرکا، خرده بورژوازی مرفه سنتی را همدست و حامی امپریالیزم می‌دانند که علیرغم داشتن تضادهای مجهول الهویهای با امپریالیزم به سزکوب خلق می‌پردازد.

آنها از تضادهای درون هیئت حاکمه صحبت می‌کنند، ولی هیچ اشاره‌ای به منافع طبقاتی جریانات درون هیئت حاکمه نمی‌کنند، تضادی که بنیادی مادی ندارد و گویی چون اندیشه‌های کلی حاکم بر سازمانشان بر هوا نقش بسته و از زمین و دیالکتیک تاریخی ریشه می‌گیرد، تضادی که نه، بلکه حیاتی که می‌رود شکند و نابود شود.

سازمان پیکار همه جریانات درون هیئت حاکمه را همدست و حامی امپریالیزم می‌داند و این زمانی می‌تواند با واقعیت تمام گیرد که همدستی با امپریالیزم در فرهنگ لغات سازمان پیکار مفهومی غیر داشته باشد و همانی نباشد که از آن برداشت می‌شود (این فرهنگ لغات ضد مارکسیستی سازمان پیکار که گاهی " دولت نیمه خلقی " از خود بیرون می‌دهد، گاه " دولت غیر انقلابی " و گاهی بورژوازی لیبرال را - بورژوازی متوسط غیر وابسته - تعریف می‌کند و غیره و غیره - کار مارکسیستها را در فهم سخنان داهیانه این سازمان دشوار می‌سازد) اما مارکس چگونه تحلیل می‌کند:

" حکومت موقت بر سنگرهای فوریه پایه گرفته بود، در شکل اش ضرورتاً " احزاب مختلف را منعکس می‌کرد، احزابی که بیروزی میان آنها تقسیم می‌شد. این حکومت چیز دیگری جز سازش طبقاتی نبود، طبقاتی که مشترکاً " تاج و تخت ژوئیه را سرنگون کرده بودند اما منافعیشان با یکدیگر در تضاد بود " (۲)

(تاکید از نویسنده است)

(۱) - نقل از پیکار شماره ۳۴ - بیانیه کمیته آذربایجان - آذر ۵۸.

(۲) - مبارزه طبقاتی در فرانسه - کارل مارکس - صفحه ۴.

به راستی آیا سازمان پیکار تا خرده بورژوازی حکومت دموکراتیک خلقی را برقرار نکند، او را انقلابی و ضد امپریالیست نمی‌داند و همواره این ایده " ذهنگرایانه " یا ضد کمونیست یا ضد امپریالیست، تمامی تحلیل‌هایشان را بر عی سازد، حرکت ضد امپریالیستی خرده بورژوازی درون هیئت حاکمه را عین تضاد می‌داند و ضرورت را فراموش می‌کند، آنرا حرکتی می‌داند که توسط بوده‌ها به او تحصیل شده است و اصلاً " در ذات خرده بورژوازی مبارزه بر علیه سرمایه‌های بزرگ نیست بلکه باید به او تحصیل کرد. اینان می‌خواهند حوجه شدن سگ را به آن تحصیل کنند؛ خرده بورژوازی در خود خصلت ضد امپریالیستی دارد که در اثر فشار توده‌ها بروز می‌کند.

سازمان پیکار مرحله " انقلاب را نمی‌شناسد و آن را نمی‌فهمد. شعار جمهوری دموکراتیک خلقی را می‌دهد، اما بجای آنکه دموکراتیک بودن و همگانی بودن آن را درک کند از آن مفهومی سوسیالیستی استنباط می‌کند.

" وظیفه ما نه حمایت مشروط از شورای انقلاب و خمینی، بلکه طرد و افشای آنها به عنوان ضد انقلاب می‌باشد " (۱)

کدام انقلاب؟ دموکراتیک یا سوسیالیستی؟ اگر سازمان پیکار در اندیشه‌های ریشه دار در التقاط ماوراء الطبیعه خود مرحله " انقلاب را سوسیالیستی ببیند که درست است، خرده بورژوازی مرفه حتماً " ضد انقلاب سوسیالیستی است، ولی اگر دموکراتیک بدانند، چگونه همگانی بودن این انقلاب را فراموش می‌کند. لنین جواب سازمان پیکار را می‌دهد:

" یکی از اعتراضاتی که بر ضد شعار " دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان " می‌شود اینست که این دیکتاتوری لازمه اش " اراده واحد " است. . . در حالیکه پرولتاریا نمی‌تواند با خرده بورژوازی اراده واحد داشته باشد. (تا اینجا گویی عین سخنان سازمان پیکار نقل می‌شود ولی باید اذعان داشت که سخنان فوق از منشویکهاست نه لنین. لنین به این اعتراضات ذهنگرایانه چنین

(۱) - نقل از پیکار شماره ۲۵ - دیماه ۵۸.

پاسخ می‌دهد.) این اعتراضات سی‌پایه است زیرا برای آن بر تفسیر مجرد و "متافیزیکی" مفهوم "اراده واحد" گذارده شده است. اراده ممکن است در موردی واحد باشد و در مورد دیگر نباشد. فقدان وحدت در مسائل سوسیالیسم و در مبارزه برای سوسیالیسم مانع وحدت اراده در مسائل دموکراتیسم و مبارزه در راه جمهوری نمی‌گردد. فراموش کردن این موضوع به معنای فراموش کردن فرق منطقی و تاریخی میان انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی است. فراموش کردن این موضوع یعنی فراموش نمودن جنبه همگانی انقلاب دموکراتیک زیرا، وقتی این انقلاب "همگانی" بود در اینصورت در همان حدودی که این انقلاب حوایج و تقاضاهای همگانی را برآورده می‌نماید در همان حدود هم در آن وحدت اراده وجود دارد. . . . دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان هم مانند هر پدیده دیگری در عانم دارای یک گذشته و یک آینده است. گذشته آن - حکومت مطلقه، سرواژه، سلطنت و امتزاجیت است. در مبارزه با این گذشته، در مبارزه با ضد انقلاب "وحدت اراده" پرولتاریا و دهقانان ممکن است زیرا وحدت منافع وجود دارد. آینده آن مبارزه با مالکیت خصوصی، مبارزه کارگر روز مزد با سرمایه‌دار و مبارزه در راه سوسیالیسم است. اینجا وحدت اراده غیر ممکن است." (۱)

(تاکید از نویسنده است.)

تفاقی بر خلاف دهنگرائی ناب سازمان پیکار با مسئله خرده بورژوازی درون هیئت حاکمه، که تنها آنرا ضد کمونیست می‌دانند و طاهرا "ضد امپریالیست" باید گفت با استناد به تمامی کتب مارکسیستی، خرده بورژوازی با بورژوازی بزرگ تضاد دارد و این تضاد برای حفظ و تثبیت موقعیت خویش است. خرده بورژوازی، ضد

(۱) - دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک - و. ا. لنین - جلد

۱ - بخش ۲ - صفحه ۱۵۵ و ۱۵۱

بورژوازی بزرگ است اما ضد نظام بورژوازی نیست. ضد امپریالیست است و اما خواهان نابودی آن نیست (البته در شرایط سرمایه داری وابسته). این ضدیت با امپریالیسم ظاهری نیست بلکه واقعی است و تنها مسئله ظاهری، ظاهراندیشی و فنومن گرائی (۱) سازمان پیکار است. ضد امپریالیست بودن خرده بورژوازی تا ندانند پیش نمی‌رود که امپریالیسم را محو نماید کند، چرا که بدان کار قادر هم نیست. بلکه می‌رود تا تضمین دموکراتیک لازم‌هایش را با گذراندن قوانینی به نفع خود به دست آورد.

سازمان پیکار تحلیلهای مارکسیستی (۲) خود را گسترش داده و به آنجا می‌کشد که آمریکا را از امپریالیسم جدا می‌کند و از "حرکت ضد آمریکائی هیئت حاکمه"

(تاکید از نویسنده است.)

سخن می‌گوید. (۲)

این دیگر چهل مسئله از طریق بالهورنی کردن (۳) آن است. هیئت حاکمه

(۱) - فنومن گرائی، نوعی بینش آگنوستیک است که پدیده‌ها را به ماهیت (نومن) و نمود با ظاهر (فنومن) تقسیم می‌کند و تنها درک فنومن را میسر میداند و بشر را به درک "نومن" اشیا، قادر نمی‌بیند.

(۲) - نقل از پیکار شماره ۳۵ - آبان ماه ۵۸.

(۳) - ایوان بالهورن یکی از ناشرین لیبریکی شده شانزدهم بود که کتاب الغبائی منتشر کرد و بنا به عادت آنروزه، تصویر خروسی را هم روی آن جا داد. اما به جای شکل معمولی خروس که پاهایش سیخ دارد شکل خروسی را تصویر کرده بود که پاهایش سیخ نداشت و یک جفت تخم مرغ هم پهنویش بود. روی جلد کتاب الغبائی هم نوشته بود: "چاپ تصحیح شده" ایوان بالهورن. این است که از آنوقت آلمانیها اینگونه "تصحیح" را، که در واقع بدتر کردن می‌باشد، بالهورنی کردن می‌نامند.

(چه باید کرد؟ - و. ا. لنین - مجموعه منتخبات یک جلدی - صفحه ۹۹)